

# کتاب آبی

گزارشهای محرمانه  
وزارت امور خارجه انگلیس  
درباره انقلاب مشروطه ایران

جلد اول

۱۷ دسامبر ۱۹۰۶ - ۲۸ نوامبر ۱۹۰۸

بکوشش احمد بشیری

www.adabestanekave.com

# کتاب آبی

گزارشهای محرمانه وزارت امور خارجه انگلیس  
درباره انقلاب مشروطه ایران

به کوشش و ویراستاری احمد بشیری

جلد اول

از تاریخ ۱۷ دسامبر ۱۹۰۶ تا ۲۸ نوامبر ۱۹۰۸  
(۲۵ آذر ۱۲۸۵ تا ۶ آذر ۱۲۸۷ خورشیدی؛  
اول ذی قعدة ۱۳۲۴ تا ۳ ذی قعدة ۱۳۲۶ قمری)

چاپ دوم

نشر نو

تهران: ۱۳۶۳

www.adabestanekave.com

چاپ اول: آذر ۱۳۶۲  
چاپ دوم: اردیبهشت ۱۳۶۳  
تعداد ۷۰۰۰ نسخه  
حق چاپ محفوظ است

[www.adabestanekave.com](http://www.adabestanekave.com)

چاپ: چاپخانه کتیه

۹۵۶۶

www.adabestanekave.com

### درخواست از خوانندگان کتاب

در این کتاب گزارش رویدادهای گوناگون یکی از پرآشوبترین و آموزندهترین دورانهای تاریخ میهن ما یعنی چگونگی پاگرفتن و پیروز شدن جنبش مشروطهخواهی در ایران را می‌خوانید.

چنانکه در پیش‌گفتار نیز یادآور شده‌ایم گردآورندگان مطالب کتاب، به دلایل و انگیزه‌های ویژه خودشان بسیاری از حوادث را چنان به کوتاهی و اختصار برگزار کرده‌اند که جز با موشکافی و کاوش بسیار نمی‌توان از آنها سر درآورد و بدتر از این، در بیشتر جاها از آفرینندگان و قهرمانان ماجراها به درستی نام نبرده و یا سر بسته و رمز گونه از آنها یاد کرده‌اند که بهر روی خواننده را بیشتر گیج و درمانده و دریافت مطلب را برایش بسی دشوار می‌کند.

ما برآنیم که در پایان کار چاپ کتاب، پیرامون اینگونه مطالب و رخدادها بررسی تازه‌ئی کنیم و تا جائیکه بشود گوشه و کنار آنها را روشن گردانیده، نارسائی‌ها را از میان برداشته و مردان و زنان ناشناس مانده در کتاب را به خوانندگان بشناسانیم.

برای کامیابی در کاری که قصد انجامش را داریم به کمک و یاری خوانندگان آگاه و بیدار دل کتاب به فراوانی نیازمندیم و آنها می‌توانند با روشنگریها و توضیحات تازه خودشان در باره مطالب کتاب و یا بدست دادن عکسها، نوشته‌ها و مدارک دیگری در این زمینه به پیشبرد کار ما یاری دهند.

مطالب، عکسها و مدارکی که خوانندگان برای ما بفرستند اگر بخواهند بنام خودشان در کتاب توضیحات چاپ خواهد شد و اگر مایل به پس‌گرفتن مدارک خود باشند ما، پس از رفع نیاز هرآنچه را که از آنها گرفته‌ایم بخودشان پس خواهیم داد.

باز هم یادآور می‌شویم که کار روشنگرانه‌ئی که درپیش داریم جز با کمک اندیشمندان و آگاهان این دیار بویژه آنان که خود در حوادث دوران مشروطه زیسته و یا در آنها از نزدیک یا دور دستی داشته‌اند انجام پذیر نخواهد بود. بزرگواری کنید و هرچه از حوادث و قهرمانان مشروطه می‌دانید در دسترس ما بگذارید باشد که این گوشه شگرف تاریخ ما با همت و همیاری خودتان روشن شود.

لطفاً چنانچه مایل به همکاری با ما بودید نامه‌ها و مطالب خودتان را به صندوق پستی شماره ۶۶ تهران بنام احمد بشیری بفرستید و یا با تلفن شماره ۹۸۰۸۱۴ آنچه را می‌خواهید با ما درمیان بگذارید.

با سپاس فراوان از توجهی که به درخواست ما و روشنترگردانیدن تاریخ این مرز و بوم خواهید فرمود و درانتظار مهرورزی‌های شما.

احمد بشیری

[www.adabestanekave.com](http://www.adabestanekave.com)

کوشش خود را در کار چاپ این دوره کتاب به  
همه مردان و زنان آزاده و جانبازی که انقلاب مشروطه ایران  
را پدید آوردند  
همه روانهای پاک که در راه بزرگداشت ایران کوشیدند و جان باختند  
شادروانان حاجی علیقلی خان سردار اسعد و همکاران او که  
پیشگامان ما در این راه بودند  
نیاز می‌کنم .  
احمد بشیری

[www.adabestanekave.com](http://www.adabestanekave.com)

## مقدمه ویراستار

کتابی که اینک پیش روی دارید نخستین جلد از دورهٔ هشت جلدی کتابهای آبی مربوط به اسناد و مدارک محرمانهٔ وزارت امور خارجهٔ انگلیس دربارهٔ انقلاب مشروطهٔ ایران است. مطالب این کتاب و کتابهای دیگری که بعدها خواهید خواند از گزارشها و دستورها و دستاوردهای روزبروز و گاه ساعت بساعت مأموران سیاسی وزارت خارجهٔ انگلیس برای یکدیگر و دربارهٔ ایران فراهم آمده است.

به روزگاری که مطالب کتابهای آبی کنونی فراهم می‌آمده است، وبسی پیشتر از آن روزگار، دو دولت استعماری و استثمارگر وقت، یعنی انگلیس و روس که از دیگر رقیبان خون‌آشام خود پیش‌افتاده و بر روی منابع ثروت ایران پنجه افکنده بودند، هر دم به اندیشه‌ای و هر روز به نیرنگی برای غارت هست و نیست ایرانیان نقشه می‌کشیدند و دام می‌گستردند و ملت ما که بعلل گوناگون دچار ضعف و زبونی شده بود چاره‌ای جز تحمل ستم و خفت آنان نداشت.

استعمارگران، با شیوه‌ها و ترفندهای ویژهٔ خود نخست از در دوستی به ایران راه یافتند و پس از آن به خریدن دیوان مردان و درباریان پرداختند و با دستیاری آنان، شاهان ایران را که کمابیش از جهان پیرامون خود ناآگاه بودند فریفتند و بسوی دام کشاندند آنچنانکه هیچیک از آنان نتوانست از دام بگریزد و هر کدام به گونه‌ای دچار حیل‌های دشمنان دوست‌نمای خود گردید و تنها هنگامی از گزندشان برکنار ماند که به انجام هرچه آنها می‌خواستند تن درداد!

روزگار بدی پیش آمده بود، مسابقهٔ وطن‌فروشی و خیانت بود و هر کس می‌کوشید دیگران را پشت سر نهد و آشکار و پنهان خود را به آغوش دولتهای بیگانه بیندازد و با کمک آنان، هر چند به بهای فروختن کشور و پایمال کردن ملت و حقوق او، خودش را به جایی برساند و یا از آسیبها و آرهاوند.

کم‌کم کار به آنجا کشید که هر یک از آن خائنان میهن‌فروش يك پرچم دولت روس یا انگلیس را در خانهٔ خود نگاه می‌داشت و هر گاه دچار پیشامد ناگواری می‌گردید و جانفش به خطر می‌افتاد با افراشتن آن پرچم بر بام یا سردر خانه‌اش، خود را تحت‌الحمايه و گاه تبعهٔ یکی از دو دولت می‌نامید و تجربه نشان داده بود که این نیرنگ همیشه سودمند و کارگر می‌افتاد.

در این میان آن گروه اندکی که زیر بار ننگ فرمانبرداری از بیگانگان نمی‌رفتند و به هویت خود و کشورشان ارج می‌نهادند کارشان دشوار می‌بود و از هیچ گزند ایمنی نداشتند و بسیار پیش می‌آمد که سرانجام هم جان بدر نمی‌بردند و در راه باورهای میهن - پرستانه و انسانی‌شان از جان خود می‌گذشتند.

این آشفته‌بازار که در کشور ما رواج داشت هر روز دست‌بیگانگان را برای برده گردانیدن ملت ما بازتر می‌گذاشت و آنها گام به گام پیش می‌رفتند و به هرچه دلخواهشان بود می‌رسیدند.

بدبختانه کار به اینجا پایان نمی‌گرفت و این اندازه نوکرمشی و خیانت برخی از بزرگان ایران دل آن ستمگران را آرام نمی‌گذاشت و هرچه می‌گذشت آتش آزمندی آنان سرکش‌تر می‌گردید و میل به سوزاندن هرچه بیشتر ملت در این آتش فروزان فزونی می‌گرفت. آنها هر یک از فرزندان این ملت را که در برابر خواستهایشان پایداری و گاه سرکشی می‌کرد از هر راه و به هر نیرنگی که می‌شد نابود می‌کردند و از سر راه خود برمی‌داشتند و آنگاه هر کس را که دلخواهشان بود برای دوستی ملت ما برمی‌گزیدند و از مردم می‌خواستند که او را دوست خود پندارند و به هرچه می‌کند دل ببندند و هرچه را می‌گوید از بن دندان بنیوشند. یک روز در باغ نگارستان قائم مقام فراهانی را نفس می‌گرفتند و به جایش پیرمرد بیچاره و خشک مغزی به نام حاج میرزا آقاسی را می‌گماشتند و روز دیگر در باغ فین کاشان میرزاتقی‌خان امیرکبیر را رگ می‌بریدند و نوکر کثیف و بی‌شخصیت خود، میرزا آقاخان نوری را بر کرسی او می‌گذاشتند و گناه فرزندان برومند ایران که چنان سرنوشتی می‌یافتند تنها این بود که به بیگانگان گفته بودند «نه» و فریب دانه آنها را نخورده اسیر دامشان نشده بودند و استعمار کهنه کار نیز چه خوب دریافته بود که: «به دام و دانه نگیرند مرغ دانا را» و چه زود چاره کار آنان را یافته بود که: «در مسلخ عشق جز نکو را نکشند».

خواننده‌ای که این کتاب را بدست می‌گیرد اگر پیش از خواندن کتاب دریافتی، اگر چه اندک، از گذشته ایران و چگونگی بازبهای استعمارگران جهان‌خوار در این کشور نداشته باشد مطالب کتاب را چندان چشمگیر و ارزشمند نخواهد دید و آنها را «عادی» و پیش پا افتاده خواهد یافت ولی همین خواننده هنگامی که از ماهیت دوستیهای استعمارگران برداشتی داشته باشد و این را هم بداند که آنها جز با چپاولهای خودشان دوستی و گرایشی ندارند و برای آنکه راه این چپاولها و غارتگریها باز باشد از میان بردن یک تن یا یک نسل از یک ملت و گاه همه یک ملت برای آنها یکسان است، آنگاه به مطالب کتاب با چشم بازتری خواهد نگرست و معنی هر واژه، هر کلمه، هر جمله، و هر عبارت را چنانکه باید و شاید درخواهد یافت. پس بهتر است پیش از خواندن کتاب اندکی به تاریخ ایران و پیشینه یورش دولتهای استعماری به این کشور بپردازیم:

کشور ما از کهنسال‌ترین کشورهای روی زمین است. پژوهشگران عمر این سرزمین باستانی را نزدیک به چهار صد هزار سال برآورد می‌کنند و برآند که ردپای نخستین انسانهایی که بر کره خاک زیسته‌اند در ایران نیز دیده شده است. بر پایه همین برآوردها



است که می‌گویند نشانه‌هایی از فرهنگ و تمدن بشر میان سی تا صد هزار سال بر سینه این خاک سرفراز جای دارد.

اگر از این پیشینه شگرف و افتخار آفرین تاریخی هم بگذریم، امروز بر هیچ کس، از دانش‌آموزان ساده دبستانها تا ژرفاندیش‌ترین پژوهشگران پوشیده نیست که ایرانیان در سه هزار سال پیش، از نخستین پایه‌گذاران کهن‌ترین سازمانهای حکومتی و سیاسی جهان بوده‌اند و همین مردم‌اند که یکی از چند سازمان سیاسی گسترده دنیای کهن را برپا کرده‌اند که دنباله آن با دگرگونی‌هایی که روبرو شدن با همانند آنها برای هر ملتی ناگزیر است، تا امروز نیز برجا است.

برای کشور دیرینه سالی مانند ایران گذشتن از راههای پرپیچ و خم چندین هزار ساله قهرآبی کشمکش و درگیریهای فراوان نمی‌توانسته است باشد و مردم ما تا خودشان را از روزگاران نوپائی بشر، به دوره کنونی برسانند چه بسیار سختیها و سستیها که ندیده‌اند و چه فراوان فرازها و نشیبها را که پشت سر نهاده‌اند و با چه رویدادهای که دست و پنجه نرم کرده‌اند و اگر سخت‌کوشی و پایمردی فرزندان این آب و خاک نبود هر کدام از آن رویدادهای نابودی و پاک گردانیدن نام ایران یا هر کشور دیگر از روی نقشه جغرافیای جهان بس می‌بود. چشم تاریخ از این رویدادهای بسیار دیده است.

جای گفتگو نیست که در تاریخ گذشته جهان و تا روزگاری که از زمان مابیش از دو قرن دور نیست نام ایران با اعتبار و ارزشی بسیار متفاوت با اکنون بر زبانها جاری می‌شده است و در آن روزگار که مردانگی، کاری‌ترین جنگ افزار مردان بود و دلیری و دلاوری بهترین داور و گواه بر پهنه‌های پیکار دانسته می‌شد، فرزندان شیراوژن ایران در هر رزمگاه پیشتاز بودند و به پایان کار پیروز و سرفراز بدر می‌آمدند. در آن هنگام نیزه مرد ایرانی در سرزمینهای دور می‌جنگید و دل پهلوانان و جنگاوران دیگر کشورها از شنیدن نام ایران و ایرانی می‌لرزید و ایران یکی از چند کشور ابر نیرومند جهان بود. به همان گونه که هیچ پهلوانی از همه میدانهای نبرد پیروز بدر نمی‌آید و گاه از هماورد شکست می‌خورد، ایران نیز در آن عرصه‌ها گهگاه تلخی زهر شکست را چشید و آثار شوم چیرگی و پیروزی بیگانگان را به خود دید.

اما آنچه در این زمینه گفتنی است این که تاکنون هیچ ملت بیگانه‌ای نتوانسته است ایران را از آن خود کند و همه فاتحان تاریخ که پایشان به این سرزمین آریایی رسیده است سرانجام با چهره‌ای از اینجا رفته‌اند که «گرتو بینی نشناسیش باز!» و با همه تلاشها و کوششهایی که بیگانگان و بیگانه‌اندیشان غالب، برای از میان بردن هویت و شناسنامه ایران و ایرانی کرده‌اند تجربه نشان داده است که در فرجام کار جز شکست و رسوایی چیزی بدست نیاورده‌اند و سرخورده و سرافکنده ایران را به دست ایرانی سپرده، سر خود گرفته، و به راه خویشتن رفته‌اند. آری، ایران تالاب تیزاب تاریخ است و سرانجام هر چیزی خارجی در این تیزاب حل و نابود می‌گردد.

اگر بخواهیم سوگنامه‌ای برای فرودی که ملت ایران پس از قرنهای فراز به خود دید بنویسیم باید تاریخ آن را از هنگامی بگیریم که «قاجار»ها بر ایران دست یافتند و سررشته‌دار

کاری به نام «پادشاهی» در این مرز و بوم گردیدند. بجز چند چشمه کار ارزشمند که از برخی سران این خاندان بیادگار مانده است می‌توان گفت که هرچه آنان به روزگار پادشاهی و فرمانروائی خود کردند یکسر به زیان کشور و ملت ایران بود و بس.

درست است که فروپاشی نظام سیاسی ایران از پایان دوران صفویه آغاز شده بود و نابسامانی اوضاع اقتصادی ایران به دنبال ازمیان رفتن کشاورزی و منابع تولیدی که بر اثر لشکر-کشیهای فراوان و پدیدار شدن شرایط خانخانی (فتودالیته) در کشور هر روز چهره خشن‌تری می‌یافت مانند موریانه به جان تار و پود سازمان اجتماعی و سیاسی ایران افتاده بود و اوضاع را برای نفوذ و تسلط بیگانگان هر روز آماده‌تر می‌ساخت ولی باید بی‌گمان بود که پادشاهان بی‌کفایت و خوشگذران و نادان و بی‌تدبیر و سیاست قاجار، تیر خلاص را به آبرو و اعتبار ایران و ایرانی زدند و چنان پای خارجیان را در این کشور استوار ساختند که نه تنها در همه دوران حکومت آنان که نزدیک به یکصد و پنجاه سال به درازا کشید مردم ایران روی آسایش و آرامش ندیدند، تا امروز هم نکبت آن ارثیه شوم از سرزمین ایران و زندگی مردمش پاک نشده است و همچنان گرفتار آثار آن هستیم.

از قرن ۱۸ میلادی به این سو، فرانسه و انگلیس و روسیه و آلمان و ترکیه که از کشورهای دیگر جهان پیش افتاده بودند، به‌ویژه برای پیدا کردن مناطق نفوذ برای چپاول ثروت ملل دیگر به تکاپو افتادند و اختاپوس‌وار بازوهای شکارگر خود را به‌ر سوی فرستادند.

ایران، ایران از اسب افتاده و نیمه‌جان گشته، ایران گرفتار شده در چنگال گروهی گرداننده آزمند و چپاولگر و دلال‌منش، در این هنگام بهترین شکار و شکارگاه بود تا سفره دولتهای استعمارگر و تازه‌نفس یاد شده را رنگین سازد.

ایران به انگیزه موقعیت طبیعی‌اش در خاورمیانه می‌توانست پایگاه بسیار خوبی برای دست‌اندازی استعمارگران به کشورهای دور و نزدیک این منطقه نیز بشمار آید و برای همین بود که رقابت و هم‌چشمی دولتهای استعماری در این کشور آغاز گردید.

یک نگاه گذرا به تاریخ چند قرن گذشته ایران نشان می‌دهد که این کشور روزگاری دراز را در جنگ و ستیز گذرانده است و آشکار است که با بودن ناآرامیها و سرگرم بودن گردانندگان کشور به جنگ و لشکرکشی دیگر مجالی برای پرداختن به مسائل فرهنگی و اجتماعی نمی‌ماند و اگر بافت پیچیده اجتماعی ملت ایران و وجود عقاید و باورهای گوناگون مردم نیز بر این مطلب افزوده شود بسادگی می‌توان نتیجه گرفت که فقر فرهنگی باید در کنار ناتوانی اقتصادی پا بگیرد و هر روز شاخ و برگ تازه‌ای پیدا کند.

عوامل یاد شده (فقر اقتصادی - فرهنگی) پیش از هر عامل دیگر می‌توانست برای استعمارگران کانونهای امید بیافریند و بیش از هر چیز دیگری زمینه کامیابی آنان را در این کشور فراهم سازد.

در اینجا بدنیست نگاه کنجکاوانه‌تری به تاریخ بیفکنیم و گفته‌های چندتن از ایران-شناسان و گردانندگان و کارگزاران دولتهای استعماری را درباره ایران بررسی کنیم:

باید تدابیر گوناگون بکار برد که مملکت ایران روز بروز بی‌پول‌تر شود و تجارتش تنزل کند و بطور کلی همیشه باید در فکر تنزل این مملکت بود و چنان باید او را در حال احتضار نگاه داشت که دولت روس هر وقت بخواهد بتواند بدون زحمت قادر بر هلاک و خفه کردن او باشد و به اندک فشاری کار او را به آخر برساند ...

ممالک گرجستان و ولایات قفقاز شریان حیاتی ایران است و همینکه نوک نیش تسلط روسیه بر آن خلید فی الفور خون ضعف از رگ و دل ایران فوران خواهد کرد و چنان او را از حال خواهد برد که به طبابت هزار افلاطون اصلاح طبیعت او ممکن نشود...

بر شما لازم است که بدون فوت وقت ممالک گرجستان و قفقاز را تسخیر نموده و فرمانفرمای ایران را خادم و نوکر مطیع خود سازید.

از فصل نهم وصیتنامه پطر کبیر، امپراتور روسیه (به نقل از ابراهیم تیموری : عصر بی‌خبری.) سیاست تزاری روس چنین اقتضاء کرده که ایران کنونی را یک مستعمره ویران نگاه دارد. روسها نه خودشان می‌گذارند ایران آباد شود و نه اجازه می‌دهند دولت دیگری (اگر چه هر قدر دور و بیطرف هم باشد) در آبادی و عمران آن مداخله کند. روسها با ساختن جاده‌ها، راه‌آنها، بندرها، استخراج معادن، اصلاح کشاورزی، توسعه بازرگانی و پیشرفت فرهنگ و بهداشتی در ایران جداً مخالفت می‌کنند.

دربار پترزبورغ معتقد است که اگر ایران آباد و اصلاح شود بهانه‌ای برای تحرف و تسخیر این کشور باستانی برای آنها باقی نمی‌ماند.

ایران باید ویران باشد تا امپراتوری روس به دنیای متمدن بگوید برای جلوگیری از سرایت توحش ایرانیها به اروپا، آن مملکت را مسخر کردم و مردمانش را با اصول تمدن جدید آشنا ساختم.

در این تردیدی نیست که قصد دولت امپراتوری روس تصرف مملکت ایران می‌باشد، بنابراین دولت مذکور مانع هر نوع ترقی در ایران است که برای پیشرفت مقصود او ایجاد موانع کند و یا تولید زحمت نماید. برای همین نیت است که سیاست روس در ایران کاملاً مواظب اوضاع این مملکت می‌باشد. گاهی با تهدید، زمانی با نیرنگ و دسیسه، بعضی اوقات هم با تملق و چاپلوسی و در موقع مناسب با رشوه و بذل و بخشش چه سراً و چه علناً به هر تدبیری که باشد مقصود خود را انجام می‌دهند.

— لرد کرزن : ایران و مسئله ایران

پادشاه حقیقی ایران آن شاهی نیست که در ارك تهران زندگی می‌کند بلکه آن مرد سیاستمداری است که در حوالی ارك نزدیک بازار منزل دارد، یعنی وزیر مختار روس.

— اورسل فرانسوی : قفقازیه و ایران

چون ناپلئون به جزیرهٔ الب تبعید شد و سرحدات هندوستان تأمین گردید و خطری متوجه آنجا نیست، بهتر است ایران در همان حال توحش و بربریت باقی بماند.

— سرگور اوزلی، مأمور سیاسی انگلیس در ایران

ما باید با عنوان پشتیبانان سلسلهٔ کنونی وارد ایران شویم تا به اعادهٔ وضع موجودی که قبلاً برقرار بوده است اطمینان یابیم و باید آن نواحی از کشور را که به مرزهای ما نزدیکتر است یا در آنها منافع دائمی داریم از خطر آشوب برهانیم ...  
لرد کرزن

بهر حال، ایران سرزمینی بود که می‌توانست بیش از اینها دیگ طمع جهانخواران را بجوشاند و اشتهای آنان را تیز کند.

\*\*\*

حرکت خزنندهٔ استعمارگران به ایران آغاز شد. ناپلئون بناپارت، امپراتور فرانسه به امید اینکه از ایران بعنوان پایگاه حمله به هندوستان بهره‌مند شود و از سوی دیگر ایران را به جنگ با روسیه برانگیزد یک هیأت سیاسی به ایران فرستاد اما این هیأت با مرگ آقا محمدخان قاجار با دست تهی به فرانسه بازگشت.

از سوی دیگر دولت انگلیس به‌وای جلوگیری از دست‌اندازی ناپلئون به هندوستان که قلمرو استعماری انگلیس بود، همچنین برای فراهم کردن زمینهٔ رقابت با روسیه و گشودن بازاری برای کالاهای انگلیسی در ایران، «جان مالکم» نمایندهٔ نیرنگباز و هوشیارش را به ایران فرستاد.

مالکم، با دادن رشوه‌های کلان به فتحعلی‌شاه و درباریان او، توانست پیمان‌نامه‌ای با ایران امضاء کند و به تمام مقاصد دولت انگلیس جامهٔ عمل بپوشاند.

در این پیمان ماده‌ای بود که اگر روسیه به ایران حمله‌ور شود دولت انگلیس به یاری ایران بشتابد، اما هنگامی که نخستین جنگ میان ایران و روس پیش آمد و ایران از انگلیس کمک خواست انگلیسها به بهانهٔ اینکه با روسیه برضد ناپلئون پیمان بسته‌اند از کمک به ایران سر باز زدند.

از سوی دیگر، پس‌از شکست ایران از روسیه و سرخوردگی ایران از هم‌پیمان خود انگلیس، ناپلئون بار دیگر به ایران نزدیک شد و سرانجام توانست پیمان «فنکنشتاین» را با ایران امضاء کند و ایران برای نخستین بار حق قضاوت کنسولی (کاپیتولاسیون) یک کشور بیگانه را بپذیرد، به این امید که فرانسه در جنگ با روسها به ایران کمک کند. ولی بزودی آشکار شد که ناپلئون هم درصدد نیرنگ‌بازی و سوء استفاده از موقعیت ایران بوده است و به هنگام نیاز نه تنها از کمک به هم‌پیمان خود سر باز زد که مریمان فرانسوی (گاردان و دیگران) را که قبلاً ارتش ایران را آموزش می‌دادند نیز از انجام اینکار بازداشت!

— بار دیگر انگلستان پای ارادت (!) پیش گذاشت و این بار جاسوس کارگشتهٔ خود «جوئز» را بر سر راه ایران قرار داد و این انگلیسی نابکار ترندها بکار زد تا از صلح میان

عباس میرزا و فرمانده لشکر روسیه جلوگیری کرد و فرجام کار آن شد که نه تنها ایران به پیمان صلح ننگین گلستان گردن نهاد، که سالها پس از آن نیز از بستن پیمان دوستی با روسیه خودداری کرد و بدین گونه زمینه‌های بیشتری برای ناتوانی و تن در دادن به شکست‌هایی دیگر در ایران فراهم شد. هم در این هنگام انگلیس، به سال ۱۸۱۴ (۱۲۲۹ قمری) با ایران پیمان دوستی (!) اسارت باری بست که بموجب آن همه استقلال سیاسی ایران نابود شد و ایران در بست به صورت يك مستعمره انگلیسی درآمد.

بار دیگر انگلیسها آرام نماندند و با برانگیختن نوکران شناخته شده شان در ایران، جنگ دوم میان ایران و روس را پیش آوردند که پیمان صلح ایران و ایران کن «ترکمان چای» را بدنبال داشت و بخش بزرگی از خاک ایران (شهرهای ماوراء قفقاز) به روسیه تعلق گرفت و این بار حق قضاوت کنسولی در ایران به روسها هم داده شد. سیسه چینی و تحریکات انگلستان به اینجا پایان نپذیرفت و آنها همچنان در اندیشه هرچه ویرانتر گردانیدن ایران بودند.

پس از درگذشت فتحعلی‌شاه، انگلیسها با کمک «کمپبل» جاسوس خودشان، محمد شاه نوۀ او را بر تخت سلطنت نشانیدند و برای آنکه شاه را در بست در اختیار داشته باشند با کمک دستیاران درباری خودشان (مانند مهد علیا، همسر محمدشاه) شاه را واداشتند تا وزیر باتدبیر و ایران‌پرست خود، قائم‌مقام فراهانی را بکشد و حاجی میرزا آقاسی ایروانی را که نیازی به شناساندن بیشتر او نیست به جای وی بنشانند. هم‌در این روزگاران بود که با حیل‌های دیگری هرات را از ایران جدا گردانیدند. سرانجام کار محمدشاه نیز با کشتن او، به دست‌یاری مهد علیا همسر شاه و پزشک فرانسوی وی، پایان رسید.

رقابت روس و انگلیس در دوران پادشاهی ناصرالدین شاه به بالاترین مرز خود رسید. هجوم گرگ‌آسای این دو دولت به منابع ثروت و درآمد ملت ایران آغاز شد و چون در آن هنگام میرزا تقی‌خان امیر کبیر صدراعظم ایران بود و طبعاً با بودن چنان مرد ایران دوستی نقشه‌های غارتگرانه دولتی روس و انگلیس انجام پذیر نبود، ازین رو دوباره جاسوسان انگلیس به سرکردگی مهد علیا، مادر ناصرالدین شاه بکار افتادند و چندان از امیر، به شاه بدگویی کردند تا او را به قتل امیر کبیر برانگیختند و این فرزند بزرگ و کم‌مانند را نیز از ایران گرفتند. پس از کشته شدن امیر کبیر و روی کار آمدن میرزا آقا خان نوری، جاسوس شناخته شده انگلیس، دیگر هیچ گرفت و گیری برای نفوذ روزافزون انگلیس در همه شئون ایران نماند و بالطبع، روسیه هم در این مسابقه حتی يك گام از انگلیس واپس نمی‌ماند و گروه جاسوسان ایرانی‌نمای آن دولت، در صف روبرو سرگرم کار خود بودند. این تلاش بدانجا کشید که ایران را به صورت يك کشور نیمه مستعمره درآورد.

رقابت روس و انگلیس کم‌کم از حدود بهم ریختن ایران یا درآویختن حکومت کشور با این و آن گذشت و آنها که از مدت‌ها پیش برای بلعیدن همه داراییهای ملت ایران دهان گشوده و دورخیز کرده بودند، اینک که «موانع مفقود و مقتضیات موجود» شده بود نیت خود را از دل به زبان و از قوه به فعل آوردند و هر يك از آنها جداگانه از ایران امتیازاتی خواست.

بررسی تاریخچه امتیازاتی که انگلیس و روس از شاهان ایران، و بویژه ناصرالدین شاه، گرفته‌اند دل هر انسان آزاده‌ای را، هرچند که ایرانی هم نباشد، بندد می‌آورد و از اینکه گردانندگان دو کشور متمدن (!) و با فرهنگ جهان برای بدام کشانیدن و اسیر گردانیدن یک ملت نژاده که تنها گناهش افتادن به چنگال زمامدارانی نالایق و بد سیرت بوده است تا این اندازه ستمگر و آزمند و بی‌آزم بوده‌اند به شگفتی می‌اندازد. و تاریخ چه آموزنده و عبرت‌انگیز است!

نخستین امتیازی که انگلیسها از ناصرالدین شاه گرفتند امتیاز خطوط تلگرافی میان خانیقین - تهران - بوشهر بود. این خط را اداره کل تلگراف هند و اروپا (کمپانی هند و اروپا) تأسیس کرد. امتیاز کشیدن خطهای تلگرافی جاسک - گواتر - بلوچستان انگلیس و جلغا - تهران و تهران - بلوچستان انگلیس (از راه یزد و کاشان و کرمان) و تهران - مشهد نیز یکی پس از دیگری به شرکت انگلیسی داده شد.

شگفتی‌انگیزتر اینکه همه این خطهای تلگرافی را کمپانی هند و اروپا، یا از آغاز با هزینه ملت ایران کشیده بود و یا با هزینه خود کشیده پولش را سپس از دولت ایران گرفته بود و چه ازین بهتر که پول کشیدن خط تلگراف را ایرانی بدهد و بهره‌برداریش را انگلیسی بکند!

افسوس‌بارتر از همه این بود که برابر قراردادهای بسته شده میان ایران و شرکت انگلیسی همه خطهای تلگراف اسماً از آن ایران بود ولی بسیار پیش می‌آمد که تلگرافهای مردم یک شهر را تلگرافخانه همان شهر برای مخابره نمی‌پذیرفت!

تلگرافخانه‌های انگلیس در هر جا که بود جاسوسخانه‌های بزرگ یا کوچکی بود و در آنها از همه‌گونه کارمند و کارگر انگلیسی به چشم می‌خورد که همه‌شان برای هر چه استوارتر گردانیدن چیرگی و نفوذ سیاسی بریتانیا در کشور ما می‌کوشیدند و بس.

امتیاز دیگری که انگلیس از ایران گرفت پیمان‌نامه‌ای بود که ایران با «بارون جولوس دورویتر» امضاء کرد و برابر آن حق انحصاری کشیدن راه آهن و تراموای، استخراج همه معادن (بجز طلا و نقره و سنگهای گرانبها)، بهره‌برداری از جنگلها، ایجاد هرگونه تأسیسات آبیاری و... را به او داد.

امتیازی که به رویتر داده شد چنان ورشکست‌کننده و مایه سرشکستگی ایران بود که همه مردم ایران تا درباریان و پیرامونیان شاه نیز به صدا آمدند و وادار به واکنش شدند زیرا که ناصرالدین شاه با امضاء این قرارداد همه منابع ثروت و درآمد ملت ایران را یکجا و دو دستی به رویتر، یا بهتر گفته شود بریتانیای کبیر، پیشکش کرده بود!

سرانجام پس از پرخاشگریهای مردم، و از سوی دیگر نگرانیهایی که روسها از دادن چنین امتیازی که سر آنها را یکباره بی‌کلاه می‌گذاشت پیدا کرده بودند و فشاری که از همه سو به شاه آوردند، وی ناگزیر شد امتیاز رویتر را پس بگیرد.

اما بریتانیا که به این سادگی دست‌بردار نبود و مانند گربه از هر در که رانده می‌شد از راه دیگر به درون می‌آمد، در یک یورش دیگر امتیاز تأسیس «بانک شاهنشاهی» و «بانک صنایع و معادن ایران» را گرفت و از این راه حق ویژه نشر اسکناس و بهره‌برداری از

برخی معادن ایران را بدست آورد. این امتیاز که به «بارون جرج دورویتر» پسر جولوس داده شده بود برای کشاندن ملت ایران به بردگی بریتانیا از امتیاز جولوس رویتر دست کم نداشت.

امتیاز دیگری که به بریتانیا داده شد حق کشتیرانی بازرگانی انحصاری در بخش پایینی رودخانه کارون بود که به کمپانی برادران «لینچ» واگذار شد. این امتیاز بعدها گسترش یافت و به راهسازی در همه جای ایران و اختیار کامل کشتیرانی در خلیج فارس انجامید. کمپانی «تالبوت» نیز از ایران امتیاز پرسروصدای حق انحصاری خرید و فروش و اصلاح تنباکو را گرفت که بعدها به قرارداد «رژی» نامور شد. کمپانی تالبوت پس از گرفتن امتیاز تنباکو به بهانه نظارت بر کشت و برداشت تنباکو در سراسر ایران بوسیله کارکنان خود چنان رفتار ناهنجار و برده‌واری با مردم ایران کرد که ایرانیان با همه بردباری از جای دررفتند و فریاد از گلوها برآمد و کاربرد طرف قرارداد رژی سخت شد و سرانجام از بیم شورش همگانی مردم، ناصرالدین شاه امتیاز رژی را لغو کرد.

در همین گیرودار، امتیاز تاراج گرانه دیگری برای استخراج نفت ایران به ویلیام داری، داده شد و این امتیاز شوم بعدها برای تیره‌روزتر گردانیدن ملت ایران نقشی سرنوشت ساز و افسوس بار بازی کرد.

در برابر این امتیازات که به انگلیسها داده می‌شد دولت استعماری روسیه نیز خونسرد و آرام نماند. حکومت تزاری نمی‌توانست بنشیند و ببیند که رقیب سیاسی او بتنهایی بر سر خوان یغمای ایران نشسته است. این بود که دست روسیه هم برای گرفتن امتیازهایی بسوی ایران دراز شد.

نخستین امتیازی که همگام با امتیازات انگلیسها (در پادشاهی ناصرالدین شاه) به یک کمپانی روسی داده شد برای کشیدن خط تلگرافی استرآباد - چیکیش‌لیار (در خاک روسیه) بود که همه کارهای آن به دست کارکنان روسی اداره می‌شد.

امتیاز دیگر حق بهره برداری از «شیلات» بود که به «استپان لیانازوف» داده شد تا او بتواند در کرانه‌های ایرانی دریای خزر از آستارا تا اترک و دیگر رودخانه‌هایی که از خاک ایران به دریا می‌ریخت ماهیگیری کند.

روسها در برابر تأسیس بانک شاهنشاهی در ایران نیز دست به ایجاد یک بانک روسی زدند که امتیاز آن به نام «بانک استقراضی ایران» به «پولیاکوف» روسی داده شد. این بانک از هر نظر یک مؤسسه روسی بود و از وزارت دزایی و بانک دولتی روسیه دستور می‌گرفت ولی نام ایران را برای رد گم کردن و مردم فریبی به دنبال خود می‌کشید! خواندن آگهی تأسیس بانک استقراضی ایران پندآموز و بیادماندنی است:

بانک استقراضی رهنی ایران به قاطبه اهالی طهران محترماً اعلان می‌دهد محض آسایش حال فقراء و مستقرضین مستأصل، هر کس از هر قبیل اسباب در بانک استقراضی به مبلغ یک تومان گرو بگذارد در هر ماه دهساهی برای یک تومان تنزیل خواهد گرفت.

پولیاکوف سپس امتیاز ایجاد «شرکت بیمه و حمل و نقل ایران» را گرفت و بر پایه آن دست به یک رشته راهسازی در شمال ایران زد و بندر اتزلی را ساخت و خط کشتیرانی میان ایران و روسیه از راه دریای خزر را پدید آورد و...

اینها فهرستی بود از برخی امتیازهای ایران بر باد ده و اسارت‌باری که به روزگار فرمانروایی قاجاریه بر این سرزمین به استعمارگران روس و انگلیس داده شد. بر شمردن امتیازهای دیگری که به همین دودولت داده شده است سخن را به درازا خواهد کشانید. همچنین برای خودداری از سخن درازی، از ذکر تفصیل امتیازهای جداگانه‌ای که برای چاپیدن ثروت ملی ما به دولتهای دیگر داده شده است چشم پوشی می‌شود و فقط فهرست‌وار از چند امتیاز نام می‌بریم:

امتیاز تأسیس تراموای بین تهران و شاه عبدالعظیم، تشکیل قمارخانه، برپا کردن کارخانه شراب‌سازی و کارخانه قند به بلژیکها؛ امتیاز بهره‌برداری از جنگلهای شمال ایران به یونانیها؛ امتیاز حفاری تپه‌های باستانی ایران به فرانسویها (که در حقیقت اجازه غارت آثار باستانی ایران بود زیرا دست کم نصف آثار باستانی بدست آمده به فرانسویان می‌رسید و هرچه هم دستشان می‌رسید دور از چشم مأموران ایرانی از سهم ایران می‌ربودند) و امتیازاتی که هلندیها و سوئدیها و... گرفتند.

تا اینجا سخن از امتیازاتی بود که برای چپاول ثروت ملی ایران به بیگانگان داده می‌شد ولی کار به این سادگی پایان نگرفت و استعمار هار و مردمخوار که کمر به نابودی ایران و بلعیدن همه‌دار و ندار مردم ایران بسته بود بیدارتر و هوشیارتر از آن بود که شکار خود را نیمه‌جان رها کند.

فراهم بودن گروهی موجود سنگدل و بی‌هنر و کم‌خرد و خوش‌گذران به نام «شاه» و «شاهزاده»، و درباریانی غارتگر و ستم‌پیشه که از هیچ‌پستی و زشتکاری رویگردان نبودند و دولت‌مردان دزد و رشوه‌گیر و مال‌اندوزی که از دوک و پنبه نخ‌ریسی یک پیرزن مستمند هم نمی‌گنشتند به استعمارگران مجال و میدان بیشتری می‌داد تا هرچه در سفره ملت ایران هست از پیش چشم او برابیند. به شرطی که به هر کدام از آن گروه دیوخوی گداروی نیر لقمه‌ای برسانند.

پس از گرفتن امتیازات آنچنانی نوبت به گسترش «دام»های دیگر به نام «وام» رسید که از چپ و راست به پادشاهان قاجار پیشنهاد و بحقیقت برای هرچه زبون‌تر گردانیدن ایران «پیشکش» می‌شد.

باز میان روس و انگلیس بر سر دادن وام رقابتی فشرده آغاز گردید و هر یک از دو دولت می‌کوشید تا با دادن وام بیشتر به پادشاهان ایران، کمر این ملت را بیشتر زیر بار آرمانهای استعماری و استثماری خود خم کند.

وامهایی که داده می‌شد رویهم رفته به هزینه سفرهای بیهوده و پوزررق و برق شاهان قاجار به کشورهای اروپایی می‌رسید و آنچه باقی می‌ماند نیز به کیسه شاهزادگان بیکاره و درباریان و رجال مال‌پرست ریخته می‌شد ولی در عوض ملت، زیر بار فقر و گرسنگی تاوان آنها را با قطره قطره خون و عرق خود می‌داد.



هریک از دولتین در برابر وامی که می‌پرداخت بخشی از منابع درآمد ایران را به «گرو» می‌گرفت تا از همان محل اقساط وام و بهره آن را دریافت کند. گذشته از شرایط «اصلی» مربوط به چگونگی دریافت وام، شرایط «فرعی» و اضافی نیز در هر قرارداد وام گنجانیده می‌شد که هر یک از آنها برای کشاندن يك ملت به بردگی ملتی دیگر بس بود.

ایران تا روزگار ناصرالدین شاه اگر هر امتیازی به بیگانگان داده بود وام از آنان نگرفته بود، ولی در این زمان گرفتن وامهای کمرشکن و بی‌فایده نیز بر کارنامه سیاه شاهان قاجار افزوده شد.

نخستین بار که ناصرالدین شاه برای هزینه‌خوشگذرانیهای خود دست نیاز بسوی بیگانه‌دراز کرد گرفتن وامی بود برابر دویست هزار لیره باربع صدی پنج از «بارون جولین دو رویتر» که همه پول آنها به هزینه سفر اول شاه به اروپا رسید و يك دینارش به کار کشور و ملت نخورد. دلال و دستینه گذار قرارداد این وام از طرف ناصرالدین شاه، پرنس ملکم‌خان ناظم‌الملک، وزیر مختار ایران در لندن بود.

وام بعدی چهل هزار لیره بود که آنها از رویتر گرفته شد. این وام ضمن دادن امتیاز تأسیس بانک شاهنشاهی و بنام «وجه‌الضمان» قرار داد همان امتیاز به ناصرالدین شاه داده شد. پول این وام نیز به هزینه سفر سوم ناصرالدین شاه به اروپا رسید.

بار دیگر ناصرالدین شاه پانصد هزار لیره به منظور پرداخت خسارت لغو امتیاز کمپانی رژی (انحصار تنباکو) از انگلیس گرفت و برای بازپرداخت آن در آمد گمرکات جنوب (بنادر بوشهر، عباسی، لنگه و شهر شیراز) را گرو گذاشت.

در این هنگام بار دیگر روسها پای به میدان نهادند تا به تلافی وامهایی که انگلیسها به شاه ایران داده بودند آنها هم دامهایی بگسترانند و وامهایی بپردازند. گفته‌های دریافت هفتصد هزار لیره وام از روسها میان ناصرالدین شاه و امین‌السلطان با روسها آغاز گردید ولی ناصرالدین شاه نتوانست به وام روسی دست‌یابد و پیش از دریافت آن کشته شد.

پس از مرگ ناصرالدین شاه قرار دادوامی که از ننگین‌ترین قراردادهای سیاسی ایران و سندگویایی برای بردگی و اسارت ملت ایران به دست روسها است بین مظفرالدین شاه و امین‌السلطان با روسها امضاء شد.

برای دریافت این وام که ۲۲/۵ میلیون منات از قرار تنزیل صدی پنج طلا بود کلیه درآمد گمرکات ایران، بجز گمرکات جنوب (که در گرو وام انگلیس بود) به گرو گذاشته شد.

برای آگاهی بیشتر از شرایط این وام ننگین، فصل (ماده) چهاردهم قرارداد را نمونه می‌آوریم:

فصل چهاردهم: مادامی که استقراض ۱۹۰۰ دولت ایران (از قرار تنزیل صدی پنج طلا) کاملاً پرداخته نشده است دولت امپراطوری ایران به هیچ استقراض

خارجی (ضمانتی یا غیر ضمانتی) بدون اینکه قبلاً موافقتی با دولت امپراطوری روسیه حاصل نماید مبادرت نخواهد نمود.

گفتنی است که رقم قابل توجهی از این وام هزینه سفر مظفردین‌شاه به اروپا شد که سفری تقلیدی بود با نام ظاهری معالجه بیماری شاه، ولی واقعاً برای خوشگذرانی خود او و درباریان.

پس از چندی، بار دیگر مظفردین‌شاه برای تأمین هزینه سفر اروپا که به بهانه و نام «معالجه» انجام می‌گرفت به اندیشه گرفتن وام افتاد و چون برابر شرایط وام دریافتی حق گرفتن وام از کشور دیگری بجز روسیه نداشت بناچار ده میلیون منات دیگر با فرع صدی پنج‌اطلا از روسیه وام گرفت. وام دریافتی را مظفردین‌شاه و درباریان او ضمن چند ماه خوشگذرانی در اروپا بپایان رساندند و با دست تھی به ایران باز گشتند. در این هنگام، بدهی ایران تنها به دولت استعماری روسیه تزاری ۳۲،۵۰۰،۰۰۰ منات برابر با ۱۸،۵۷۰،۶۰۰ قران (۳،۴۳۹،۰۰۰ لیره انگلیسی) بود.

بار دیگر مظفردین‌شاه وامی برابر دو بیست هزار لیره باریخ صدی پنج‌دز سال از انگلیس دریافت کرد و چون برابر قرارداد وام روسها نمی‌توانست وامی از دیگران بگیرد نام وام جدید را «مساعده» نهادند (دردل دوست بهر حيله رهي بايد كرد!) بعدها به این وام یکصد هزار لیره دیگر افزوده شد. تضمین این وامها درآمد شیلات و پست و تلگراف و گمرکات جنوب ایران بود.

برای آنکه سخن بیش از این به درازا نکشد از پرداختن به وامها و مساعده‌های دیگری که شاهان ایران از انگلیس و روس گرفته بودند (و رقم آنها کمابیش به چهار میلیون لیره انگلیس می‌رسید) چشم می‌پوشیم.

اکنون که پایگاه سیاسی و اقتصادی دو دولت استعماری انگلیس و روس در ایران و به هنگام رخ دادن پیشامدهای فراهم آمده در این کتاب روشن گردید بهتر است پیش از شناساندن خود کتاب، این را هم بیفزاییم که در واپسین سالهای پادشاهی مظفردین‌شاه، دو کشور استعماری انگلیس و روس بر آن شدند که سیاستهای خودشان را به هم نزدیک سازند و ایران را «برادروار» میان خود بخش کنند و هر يك از آن دو در «منطقه نفوذ» خود همه‌گونه آزادی داشته باشد. انگیزه این همدستی و همکاری نیز آن بود که در آن هنگام دولت استعماری آلمان دست دوستی بسوی ایران دراز کرده بود و می‌کوشید در این کشور برای خود جای پای باز کند و از دارایی بی‌حساب و کتاب ملت ایران بهری فراچنگ آورد. آلمان نیز با همان ویژگی و سرشت نانجیبانه استعماری از یکسو دست در سفره دولت ایران داشت و برای گرفتن امتیازاتی می‌کوشید، و از سوی دیگر به آزادیخواهان ایرانی که بیشترشان در کشورهای بیگانه و بویژه آلمان و ترکیه (همدست آلمان) آواره و سرگردان بودند چشمک می‌زد و گهگاه با دادن کمکهایی به آنان، امیدوارشان می‌کرد که در مبارزات آینده خود از پشتیبانی آلمان برخوردار خواهند بود.

در همین گیرودار، دولت ترکیه عثمانی نیز از سویی به تحریک دولت آلمان و از سوی

دیگر به طمع اینکه از نابسامانی ایران به سود خود بهره‌برداری کند بر شهرهای شمال غربی ایران دست انداخت و در شهر ساوجبلاغ (مهاباد) نیروی نظامی پیاده کرد. گذشته از آلمانها و ترکها، کشورهای استعماری دیگر، مانند فرانسه و هلند و امریکا و ... نیز چشم به خوان یغمای ثروت ایران دوخته بودند و دیگر دوران چپاول آزادانه و بی مزاحم ایران برای استعمارگران روسی و انگلیسی به سر می‌رسید. از سوی دیگر، بدنبال تلاشهای فراوان ایران پرستانی که اندکی در درون کشور و بسیاری در کشورهای دیگر جهان پراکنده بودند بوی انقلاب در سراسر ایران به مشام می‌رسید و جوش و خروشی پنهان و آشکار دیده می‌شد و مردم کم کم خود را برای روزها و رویداد هایی تازه آماده می‌کردند.

استعمار پیر و کهنه کار، هوشیارتر از آن بود که در نیابد در گیرودار و کشمکش آینده دست برنده از آستین کدام دسته بیرون خواهد آمد. دولتهای استعماری از بیزاری روزافزون مردم ایران از سازمان حکومت پادشاهان قاجار بخوبی آگاه بودند و می‌دانستند که اگر بخواهند در آینده نیز همچنان به غارتگری در ایران پردازند باید شاهان قاجار را رها کنند و با آزادیخواهان هم‌آوا شوند ولی میانه‌روی را هم از دست ندهند و شاه را چنان از خود نرانند که اگر روزگار به کام او گردید جایی در دلش نداشته باشند.

نگفته آشکار است که استعمارگران برای رهانیدن خود از چنان بن‌بستها که نام برده شد ناگزیر بودند بسیار رندانه و هوشیارانه کار کنند و گام بردارند و از همین جا بود که «دودوزه‌بازی» و سیاست «یکی به نعل و یکی به میخ» آنان آغاز گردید و آندو را پیش از هر کاری به همدستی و همکاری بردارانه بایکدیگر کشانید و از مراکز لندن و پترزبورگ هم دستورها و خط‌کارهای بایسته به مأموران سیاسی انگلیس و روس که در ایران کار می‌کردند داده شد تا آنان بی‌گدار به آب تزنند و هیچیک بی‌رواید آن دیگری دست به کاری نیازد مبادا کار به دست انداز بیفتد:

... وزیر امور خارجه روس شرح ذیل را در خصوص دولت متبوعه خود به من بیان نمود.

عدم مداخله در امور داخله ایران. عدم استعمال قوه نظامی مگر در صورت ضرورت، آنهم با کمال احتیاط و محدود به حدود باریک. متفق بودن در هر امری با مسلك دولت اعلیحضرت انگلستان و اقدام نکردن به هیچ کاری مگر به صلاح و مشورت یکدیگر. همچنین اظهار داشت که امید است دولت انگلستان این سبک را مرعی دارد. من به او اطمینان دادم که یقیناً سلوك ما هم به همین نحو خواهد بود.

تلگراف سر آرتور نیکلسن، کاردار سفارت ایران در پترزبورگ به سرادوار گری، وزیر امور خارجه انگلیس، ۱۲ فوریه ۱۹۰۷ [۲۳ بهمن ۱۲۸۵؛ ۲۸ ذی حجه ۱۳۲۴]

پدید آمدن این برادری شوم، کار ایران را دشوارتر ساخت و اگر در گذشته هریک از دولتهای استعماری از بیم آن دیگری در کارهای خود حساب و کتابی نگاه می‌داشت و چنان برنامه‌ریزی می‌کرد که سروصدای رقیب سیاسی-اقتصادی او درنیاید اینک که سگ و گرگ با هم ساخته بودند دیگر برای تاراج گله بی‌چوپان، گیری در کار نبود.

استعمارگران در دستگاه حکومت، مزدوران و جیره‌خواران فراوان داشتند و دل‌آسوده بودند که با کمک و همیاری آنها به انجام هر کاری توانا خواهند بود ولی بایسته بود که دردل آزادیخواهان ایرانی نیزجایی بازکنند و مهره‌های سیاسی خودشان را با آنها درآمیزند و بی‌گمان چنین کاری را کردند.

برای آنکه دل آزادیخواهان را، هرچند ناآگاهانه، با خود نرم و مهربان سازند با کمک دستیاران خود این پیام را بگوش آنان رساندند که هرگاه کار را بر خود تنگ دیدند می‌توانند از چهار دیوار سفارتخانه‌های انگلیس و روس به جای پناهگاه بهره بگیرند و در آنجا از گزند دشمن وارهند.

دریافت این پیام برای آزادیخواهان خودجوش و بی‌ریا و بی‌یاور، که در گوشه و کنار کشور، و بویژه در تهران، از ستم وابستگان حکومت دررنج می‌بودند و هر روز گروهی از آنان بخاک هلاک می‌افتاد، شادی‌آفرین و دلگرم‌کننده بود و آنها این پیشنهاد را گواه انسان دوستی و آزادمندی کسانی دانستند که تاآن روز دست کم یکصد و پنجاه سال دشمن‌ترین دشمنان این آب و خاک شمرده می‌شدند و از هیچ تلاش و کوششی برای هرچه ناتوان‌تر و بیچاره‌تر گردانیدن ایران و ایرانی کوتاهی نکرده بودند و به این نیندیشیدند که استعمار کهنه‌کار، نه از سر دلسوزی که به بوی ازدست ندادن سود سرشار خود از این خاک زرخیز، آنان را با این «دوست‌نمایی»ها «پیش‌خرید» می‌کند و گرنه: «رحم آنکس که نهد دام چه خواهد بودن؟»

اکنون که تا اندازه‌ای اوضاع و احوال ایران هنگام نوشته شدن گزارشهای فراهم آمده در کتابهای آبی و نفوذ و نقش ایران ویران‌کن سیاستهای استعماری انگلیس و روس در ایران آشکار شد، بجاست که پیش‌درآمدی از مطالب کتاب برای نمونه بررسی شود تا خواننده از همان آغاز بداند چه کتابی در دست دارد و آن را با هوشیاری و ریزی‌نی‌شایانی بخواند.

نخستین بخش از مطالب کتابهای آبی از هنگامی آغاز می‌شود که مظفرالدین‌شاه جهان را بدرود گفته و محمد علی شاه به‌جای او بر تخت پادشاهی ایران نشسته است. مظفرالدین شاه پیش از مرگش فرمان مشروطه را دستینه نهاد ولی هنوز این فرمان به اجراء درنیامده بود که چشم از جهان فروبست.

محمد علی شاه جوان و خودسر و بیباک که نرمش و بردباری پدر را نداشت نمی‌خواست اختیارات و اقتدارات بی‌کران پادشاهی‌اش خدشه‌دار شود و درباریان نادان و چپاولگر که برقراری مشروطه را برای بازار دزدی و تاراج خود زیانمند می‌دیدند انگشت بر نقطه ضعف شاه‌نهادند و چندان به گوشش خواندند و وی را از مشروطه و مجلس شوری ترساندند

تا او یکسر با آزادیخواهان در افتاد و به نابودی مشروطه و مشروطه خواهان کمر بست. خودسری و خودکامگی شاه جوان ایران و آماده نبودن او برای سازش با مردم کشور چیزی بود که استعمارگران آرزومندش بودند. از دید آنان، اگر ایران از آرامش برخوردار و میان شاه و مردم کشور سازش برقرار می بود بیم آن می رفت که ملت به هوش آید و بیندیشد و بساط غارت و چپاول بیگانگان را برچیند و این خود برای استعمارگران زبانی کمرشکن و مرگبار بشمار می آمد. پس بایسته بود که ایران آشفته و درهم باشد و مردم با شاه و شاه با مردم همواره در جدال و ستیز باشند تا کسی در اندیشه مصالح کشور نباشد و چه بسا که شاه و ملت هر یک به هم چسبی با آن دیگری کمکهای ارزشمند و سودباری به استعمارگران بکنند، چه: «دزد بازار آشفته می خواهد!»

برنامه را می بایست از جایی آغاز کرد که گیرا و کارساز باشد: نخست می باید ضربتی کاری بی شاه زده می شد که او را گیج و بیچاره کند چندانکه با همه خیره سریها چاره ای جز سرفرود آوردن در برابر استعمارگران نیابد. تقسیم ایران به دو «منطقه نفوذ» برای این آغاز، دستاویزی خوب و درآینده نیز «مترسک» دلپذیری می نمود.

چنانکه یادآوری شد زمزمه این برنامه از پیش بگوش می رسید ولی کاری به دنبال نداشت تا اینکه ناگهان، روز هفتم سپتامبر ۱۹۰۷ (۱۵ شهریور ۱۲۸۶؛ ۲۸ رجب ۱۳۲۵) دولتین انگلیس و روس به مأموران سیاسی خود در ایران دستور دادند که به دولت ایران آگهی دهند که دولتهای استعماری یاد شده، ایران را برادروار میان خود به دو بخش کرده اند تا مبدا برسر این «میراث پدری» ناچیز، میان دو برادر درگیری یا برخورد ناگواری پیش آید. قرارداد ساده و پرمعنی بود:

... چون دولتین انگلیس و روس مایلند از آنچه سبب اختلاف و تصادف بین مصالح و منافع آن دو دولت در قطعات معینه ایران - یعنی از طرفی متصل یا مجاور به سرحدات روس و از طرف دیگر به حدود بلوچستان و افغانستان - اجتناب ورزند، لهذا در این موضوع قرارداد دوستانه ای امضاء نموده اند.

دولتین بواسطه این قرار داد تقبل می نمایند که استقلال تامه و تمامیت ایران را رعایت کنند و اظهار می دارند که نه فقط صمیمانه مایل به استقرار دائمی منافع صنعتی و تجارتي سایر ملل بطور تساوی بوده بلکه خواهان ترقی مسالمتانه مملکت ایران نیز می باشند. بعلاوه، هر یک از دولتین متعاهدتین تمهید می کند که هیچ قسم امتیازی در نواحی متصل یا نزدیک به حدود دیگری تحصیل ننماید ...

دولتین در امضای قرارداد با عزم ثابت این اصل اساسی را در نظر داشته که استقلال و تمامیت ایران کاملاً و مطلقاً رعایت گردد ...

بر دولت شاهنشاهی معلوم و ثابت خواهد شد که قرارداد فیما بین روس و بریتانیای کبیر باعث ازدیاد سعادت، امنیت، و بالاخره ترقی و تعالی ایران به بهترین شکل خواهد بود ...

... خط روس ابتدا از قصر شیرین شروع و از اصفهان، یزد و کاخ [کاخک] عبور نموده آن بلاد را شامل و بالاخره در نقطه‌ای از سرحد ایران که در آنجا حدود روس و افغان تقاطع می‌نمایند منتهی می‌شود.

خط انگلیس شروعش از سرحد افغان شده از طرف غازیك، بیرجند، و کرمان گذر کرده در بندرعباس به انتها می‌رسد.

بدین گونه ضربت خرد کننده تقسیم ایران بر سر شاه فرود آمد و او را به اندیشه درباره این معجون شگرف استعماری واداشت که از سوی کشوری را میان دو دولت بیگانه بخش می‌کرد، که خود بالاترین استقلال‌شکنی و بدترین تحت‌الحمایگی است، و از سوی دیگر به مردم آن کشور نوید «استقلال و تمامیت» می‌داد و در یک جا با پنجه افگندن بر همه دارایی یک ملت برای چپاول آن، سیاه‌ترین گونه بدبختی را برای آن ملت تدارک می‌دید و در جای دیگر آن ملت را امیدوار می‌کرد که با این پیشامد مرغ «سعادت» برپاش خواهد نشست و «سکه» خوشبختی و امنیت و ترقی و تعالی به نامش نقش خواهد بست.

در همین هنگام استعمارگران دریافتند که فشار ملت بر شاه و گردانندگان دولت نزدیک است که سودی برای ایران بیار آورد زیرا که «اتابک»، صدراعظم شاه با وزیران دولت خود به دیدار شاه رفته از او درخواست کرده بود که «... یا استعفای ایشان را پذیرفته و یا از روی واقعیت متعهد گردد که با هیأت دولت و مجلس اتفاق و همراهی فرماید...»

شاه درخواست اتابک و وزیران او را پذیرفته و نوشته‌ای به دست او داده بود که دیگر میان شاه و دولت و با مجلس اختلافی نخواهد بود و اتابک و یاران، شادمانه به مجلس رفته دستخط شاه را برای و کلاء خوانده به آنها گفته بودند که: «... اکنون دولت و مجلس می‌توانند داخل در کار شده جدا به عمل اصلاحات بپردازند...»

ولی کار به این سادگی هم نبود. چشم فتنه بیدار و دشمن نابکار هوشیار بود و همینکه «... اتابک از مجلس برخاست و به اتفاق آقا سید عبدالله مجتهد بزرگ بیرون آمد، چون به درب خارجی صحن عمارت رسیدند بمحض جدا شدن از یکدیگر، اتابک هدف گلوله و در سر تیر مقتول گردید...»!

کشته شدن اتابک بار دیگر رشته‌های شاه و مردم را پنبه گردانید و اختلافی را که می‌رفت از میان آنان برداشته شود به جای خود باز نشاند.

استعمارگران که نمی‌شود گفت در پدید آمدن این رویداد شگفتی آور دستی نداشتند همینکه آن روزنه کوچک آشتی را بسته دیدند باز دست بکار شدند و این بار خودشان «پای ارادت» پیش نهادند و ابلیس وار در قیافه دوستانی مهربان و پندگویی، گاهی با شاه و پیرامونیان او و گاه دیگر با آزادیخواهان و ملیون به گفتن سخنان دوستانه و دلسوزانه لب گشودند.

از یک سو شاه را «نصیحت» می‌کردند که خودسری نکند و با مردم نستیزد و به خواست آنان که برپا گردانیدن مشروطه است گردن نهد، و از سوی دیگر دست آموزان خود را به جان شاه

می‌انداختند که هر چه بتوانند آن جوان بی‌خرد را از مردم بر مانند تاهمواره شکافی میان آندو بر جای بماند چه: «مصلحت نیست که این زمزمه خاموش شود» و چنانکه گذشت مشروطه‌خواهان را نیز به دشمنی بیشتر با شاه بر می‌انگیختند و برای روزهای سخت و دشوار به آنان «درباغ‌سبز» سفارت را نشان می‌دادند!

در این میان سخنان دیگر آنها نیز شنیدنی بود که در حالیکه از هیچگونه مداخله در کار ایران و ایرانیان کوتاهی نمی‌کردند و هر چه را دلشان می‌خواست به هر زبان و هرشگردی بود به شاه می‌پذیراندند، با اینحال فریاد می‌زدند که ما نمی‌خواهیم هیچگونه «مداخله» ای در کار ایران بکنیم:

... در ششم همین ماه، سیر اسپرینگ رایس تلگرافی در خصوص عدم مداخله در پلی‌تیک ایران مخابره کرده است و ما رأی او را در مداخله نکردن به امور داخله ایران پذیرفته و با عقیده او متفق و شریکیم ...

از تلگراف سیر ادواردگری، وزیر امور خارجه انگلیس به سیر نیکلسن سفیر انگلیس در سن پترزبورگ، ۱۶ فوریه ۱۹۰۷ [۲۷ بهمن ۱۲۸۵؛ ۳ محرم ۱۳۲۴]

ولی همین «دوستان» خوب و «بی‌طرف» که نمی‌خواستند در امور داخلی ایران هیچگونه مداخله‌ای کنند، در کار مداخلات تا آنجا پیش می‌رفتند که برای شاه و ملت ایران برنامه و خط‌کار می‌نوشتند و آنگاه آن را به شاه دیکته می‌کردند:

پس از تبادل نظریات وزیر مختار دولت روس و شارژ دافر دولت بریتانیا راجع به اقدامات برای برطرف ساختن مخاطرات اوضاع کنونی، نتیجه چنین حاصل گردید:

۱) اعلیحضرت قدر قدرت باید همیشه با مجلس ملی متحداً در کارها اقدام فرموده و در فکر اصلاح مملکت باشند و هیچوقت متشبث به اقداماتی که مخرب اساس مشروطیت است نشوند.

۲) حسیات وطن پرستانه شاه را به مجلس اطلاع داده بطوریکه بعدها مشاجرت بین ملت و دولت اتفاق نیفتاده و به یکدیگر اعتماد نمایند...

از نامه چارلز مارلینگ کاردار سفارت انگلیس در ایران، به سرادوردگری، وزیر امور خارجه انگلیس، ۳۱ دسامبر ۱۹۰۷.

وزیر مختار روس حضور شاه شرفیاب شد و آن اعلیحضرت را نصیحت نمود که از هرگونه سعی در تخریب اساس مشروطیت که بدان واسطه به مخاطره شدید گرفتار خواهند شد جداً احتراز فرمایند...

از نامه مارلینگ به ادواردگری، ۳۰ ژانویه ۱۹۰۸

البته شاه ایران ناچار بود که مانند يك دانش‌آموز دبستانی این «نصیحت»ها را بپذیرد و سرمشق کار سیاسی خود کند و گرنه زیر فشار گازانبری استعمارگران خرد می‌شد:

... من تصور می‌کنم موقع آن رسیده است که بطریق مشددتری اظهارات بنماییم چونکه نصایح مصره ما در واقع تا حال هیچ نبوده. من پیشنهاد می‌نمایم که نماینده‌های دولتین درخواست باریافتن به حضور شاه را نموده و خاطر نشان آن اعلیحضرت بنمایند که یگانه طریق اسکات هیجان و انقلاب حالیه، انفصال صدر اعظم و وزیر جنگ از هیأت‌های مشاوره است و بزودی رجوع کردن به يك هیأت کافی نوشتن قانون انتخاباتی را که آن اعلیحضرت به ملت خود و نمایندگان دولتین وعده نموده است و نیز اعطای عفو عمومی به اتباع خودش که در ایالت آذربایجان در تحت سلاح هستند و اگر این اقدامات را ننمایند دولتین نتیجه خواهند گرفت که آن اعلیحضرت بکلی از پیروی نصایح آنها امتناع می‌ورزد و او را به حال خود خواهند گذاشت که بدون اینکه دیگر به او نصیحتی بنمایند و معیتی با او داشته باشند خودش امورات را با ملت خود ختم نماید.

از نامه جرج بارکلی، وزیر مختار بریتانیا در ایران به سر

ادواردگری، ۲۶ دسامبر ۱۹۰۸

و کوتاه سخن اینکه استعمارگران هر چه می‌خواهند باید انجام گیرد و کیفر خودسری و نافرمانی شاه بی‌پولی و گرفتاریهای مالی خواهد بود:

... ما عذر می‌خواهیم از اینکه اعلیحضرت شما را به این وقت تنگ زحمت می‌دهیم. لکن مأموریم که از طرف سفیر انگلیس و شارژ دافر روس به اعلیحضرت شما اطلاع بدهیم که اگر شما فوراً نایب‌السلطنه را معزول و سعدالدوله را به جای خودش نگمارید نمایندگان دولتین مجبور خواهند شد که فردا به دولت متبوعه خودشان تلگراف نمایند که اعلیحضرت شما اقدامی نموده‌اید که بطور وضوح نشان می‌دهد که اعلیحضرت شما هیچ قصد عمل نمودن به نصایح دوستانه دولتین ندارید.

اعلیحضرت شاه گفتند به چه دلیل همچو اقدامی خواهید نمود در صورتی که او قبول نموده است نصایح دوستانه دولتین را و بر طبق آن نصایح هم رفتار کرده است. ولی چطور ممکن است که جبراً قبول نماید وزیر امور خارجه‌ای را که شخصاً طرف تنفر او است؟...

من (چرچیل) گفتم که مجرای رسمی برای رسانیدن این مطلب به سفارتین بتوسط سعدالدوله وزیر امور خارجه است.

شاه گفت ... من نصایحی را که پیشنهاد شده است قبول کرده و بیشتری از موارد آن را بموقع اجراء گذارده‌ام، چنانچه مشیرالسلطنه و امیربهدر را معزول



نموده عفو عمومی عطا کرده و مشغول ترتیب قانون هستم لیکن در این پیشنهاد موادی ذکر نشده است که دلیل قبولاندن سعدالدوله بزور به وزارت می باشد. نایب السلطنه در کابینه نخواهد بود. لیکن مصمم شده‌ام که سعدالدوله را هم داخل نمایم.

مسیو بارون اوسکی (بارانوسکی) گفت که در اینصورت فردا نمایندگان دولتین تلگراف مذکور را به دولت متبوعه خودشان خواهند نمود. شاه گفت که تکلیف مالا یطاقی می‌نمایید و ظاهراً چنین معلوم می‌شود که من دیگر سمت شاهی ندارم و شما بایستی که صرفنظر از او یا من بنمایید. من وقت را غنیمت شمردم و گفتم که دولتین بهیچوجه مایل نیستند که امری را به اعلیحضرت شما جبراً بقبولانند و در واقع خیالشان خیلی برعکس این مطلب است. نصیحت دوستانه به آن اعلیحضرت شده است که در صورت قبول، از طرف ما استقراضی داده خواهد شد. شما آزاد و مختارید که این نصایح را رد نمایید و بهرطوری که مایل هستید رفتار کنید... شاه جواب داد... مطلبی که براو شاق است وزارت سعدالدوله است که ... شخصاً مغرض است و طرف اطمینان نیست.

مسیو بارن اوسکی گفت که شما سهو نموده‌اید بجهت اینکه سعدالدوله فقط شخصی است که می‌تواند پروگرام رفورم ما را بطور مشروطه اجراء بدارد.

من گفتم ... عزل شخصی مثل سعدالدوله وضوحاً نشان می‌دهد که آن اعلیحضرت بهیچوجه خیال اجراء نمودن نصایح ما را ندارید ... بعد شاه گفت چه اشخاصی طرف اعتماد سفارتین هستند. به آن جواب داده‌ایم که بعد از اینکه اعلیحضرت شما رسماً به نمایندگان دولتین قبول نمودن نصایح را اعلام نمایید آنوقت داخل جزئیات خواهیم شد. مسیو بارن اوسکی گفت که سفارت روس کراراً به اعلیحضرت شما اظهار نموده است که بهیچوجه راضی به عزل سعدالدوله نیست باوجود این مطلب شاه استتکاف نموده است.

از نامه چرچیل، ترجمان زبانهای شرقی در سفارت انگلیس، در باره ملاقات او و بارانوسکی ترجمان فارسی سفارت روس با محمدعلی شاه ۳۰ آوریل ۱۹۰۹ [۱۰ اردیبهشت ۱۲۸۸؛ ۲۶۹-

[۱۳۲۷

اما همین مأموران سیاستهای استعماری که به محمد علی شاه آنقدر فشار می‌آوردند تا برنامه مشروطه (!) آنها را اجراء کند و قانون انتخابات را انتشار دهد و با مردم رفتار خوبی داشته باشد، همینها که به آزادیخواهان توصیه می‌کردند و اجازه می‌دادند که به سفارت انگلیس یا روس پناهنده شوند و نوید می‌دادند که پس از پناهنده شدن نیز از

آنان پذیرایی شایان خواهد شد، در نهان، هم از محمدعلی شاه بیزار بودند و هم از آزادی خواهان، و هم هیچگونه ارزشی به جنبش و جوشش مردم ایران نمی‌دادند و باور نداشتند که این ملت بتواند کاری انجام دهد یا ارزش آنچه را پیش خواهد آمد داشته باشد. آنها در همان هنگام که بازبان‌پازی شاه را می‌فریفتند، در اندیشه برداشتن او از تخت شاهی بودند و همان دم که به آزادیخواهان روی خوش نشان می‌دادند آرزومند شکست آنان بودند و همچنانکه برای ملت ایران دل می‌سوزاندند و بر بدبختی او اشک تمساح می‌ریختند، خود در اندیشه نابود گردانیدن همین ملت بودند و مردان و زنان دلاور ایران را که از روی بی‌ریائی و پاکدلی به خواست مردم خودشان ارج نهاده برای رهایی آنان از چنگال استعمار و دست نشانگان آن می‌خروشیدند، مستی دزد و هرزه و بی‌ارزش می‌دانستند و از اینکه پیروز شوند و حکومت را بدست آورند ناخشنود بودند:

... اکثریت اهالی مملکت گمان می‌کنم بیطرف هستند و فقط می‌خواهند حکومتی که اسباب امنیت معتدلی فراهم آورد تشکیل شود ولی اگر به آنها فهمانیده شود که در تحت [حاکمیت] شاه حالیه تشکیل چنین حکومتی امکان ندارد به سهولت ممکن است آنها را به هیجان آورد که با سایرین در داد و فریاد برای خلع او شریک گردند ...

مکتوب مارلینگ به ادواردگری، ۱۸ ژوئن ۱۹۰۸ [۲۸ خرداد ۱۲۸۷؛ ۱۸ ج ۱ - ۱۳۲۶]

... مسیو دوهارتویک ... به مسیو ایسولسکی ... ارائه طریق نموده که سفارتین روس و انگلیس را دستورالعمل دهد که به وزیر امور خارجه بطور رسمی اظهار نمایند که دولتین ملزم به برقراری سلسله حالیه بوده و در صورتی که حفظ شاه به قوه قهریه لازم آید این کار را حاضرند بکنند. تلگراف مارلینگ به ادواردگری، ۱۲ ژوئن ۱۹۰۸ [۲۲ خرداد ۱۲۸۷؛ ۱۲ ج ۱ - ۱۳۲۶]

... به سفیر روس ... عنوان نمودم که به عقیده من دولت اعلیحضرتی در شناختن وراثت بی‌درپی تاج و تخت ایران خود را ملتزم حمایت خانواده حالیه سلطنت ندانسته و در این صورت یک نفر پادشاه را بطریق اولی حمایت نخواهد نمود.

تلگراف مارلینگ به ادواردگری، ۱۲ ژوئن ۱۹۰۸

... خیلی لازم است در ایران حکومت مقتدری مستقر گردد :  
ادواردگری به جرج بوکانان، سفیر انگلیس در پترزبورگ ،  
اکتبر ۱۹۱۲

من پیشنهاد می‌کنم که از سفرای انگلیس و روس مقیم تهران استفسار شود که  
آیا عقاید و نظریات آنها در خصوص تأسیس حکومت مقتدرتری در تهران  
چیست و چه توصیه‌ای در این باب می‌توانند بکنند.

تلگراف ادواردگری به جرج بوکانان، ۳ دسامبر ۱۹۱۲ [۱۱ آذر  
۱۲۹۱؛ ۲۳ ذی حجه ۱۳۳۰]

... هر اقدامی که در شکل دخالت به امور داخلی ایران باشد ممنوع است  
لیکن باید اقدام مجدانه کرد و نگذاشت که سردار اسعد به طهران برسد...  
تلگراف ادواردگری به جرج بارکلی، ۲۳ ژوئن ۱۹۰۹ [۲ تیر  
۱۲۸۸؛ ۴ ج ۲ - ۱۳۲۷]

... دستورالعمل دادم که به سردار اسعد خاطر نشان نماید که برای  
استقرار مشروطیت اقدامات لازمه می‌شود و اقدامی را که او در نظر دارد عوض آنکه  
مدد کار بشود بیشتر اسباب پیچیدگی را فراهم خواهد کرد...  
... وزیر امور خارجه (ایران) بامن ملاقات کرد و اظهار داشت که دولت  
در همین زودیه‌ها امیر مفخم را که یکی از خوانین شاه‌پرست بختیاری است  
به جلو سردار اسعد خواهد فرستاد.

من به جناب وزیر اظهار نمودم ... من اقدامات لازمه برای جلوگیری  
از پیش آمدن سردار اسعد نمودم و اگر این اقدام مؤثر نیفتاد آنوقت سعی  
خواهیم کرد که اجازه بدهند تا از طرف سفارتین ژنرال قنصلهای اصفهان  
نزد سردار اسعد رفته و نصیحت سخت نمایند که از نمایشات خود دست بردار  
شود...»

از نامه مورخ ۱۲ ژوئیه ۱۹۰۹ [۲۱ تیر ۱۲۸۸؛ ۲۳ ج ۲ - ۱۳۲۷]  
سر جرج بارکلی به سرادواردگری

... کفیل وزارت خارجه به من اطلاع داد که دولت روسیه مصمم شده است که  
در قشون تبریز تخفیف بدهد... در هر صورت قشون را خارج خواهیم کرد  
ولیکن عجلتاً از ترس آنکه مبدا دوباره تولید اغتشاش باعث شود که قشون  
مجدداً عودت داده شود مجبوراً باید استعداد در تبریز توقف نماید.  
ممکن است اشخاصی مثل ستارخان و باقرخان دومرتبه مصدر امور بشوند  
و این ترتیب را دولت روسیه هیچوقت اجازه نخواهد داد.

از نامه هیواویرن، کاردار سفارت انگلیس در سن پترزبورگ،  
بسرادواردگری ۳۰ ژوئن ۱۹۰۹ [۹ تیر ۱۲۸۸؛ ۱۱ ج ۲ - ۱۳۲۷]

... در ضمن صحبتی که امروز با مسیو ایزولسکی داشتیم جناب ایشان اظهار نمودند که سفیر کبیر عثمانی به آنها اطلاع داده که در خصوص ستارخان و باقرخان ، بابعالی به ژنرال قنسول دولت عثمانی مقیم تبریز دستورالعمل فرستاده و مفاد آن اینست که صلاح در خارج شدن ستارخان و باقرخان از ایران است ولی در صورتی که آنها مایل به خروج نباشند دیگر ژنرال قنسولگری عثمانی از آنها سلب حمایت کرده و اجازه تحصن را نیز نخواهد داد...

از نامه هیواوبرن، کاردار سفارت انگلیس در سن پترزبورگ  
به ادواردگری وزیر امور خارجه انگلیس ، ۱۹ ژوئیه ۱۹۰۹  
[۲۸ تیر ۱۲۸۸ ؛ ۱ رجب ۱۳۲۷]

سرانجام مأمور بی آرم انگلیسی با نتیجه گیری از نادرستی و پستی تنی چند از وکلاء ناپاکدامن مجلس همه مردم ایران را به يك چوب زده درباره ملت ما اینگونه داوری می کرد :

... حقیقت مطلب آنست که هنوز ایران شایسته حکومت شورائی و مشروطه نبوده و تا دو عصر [نسل] دیگر هم نخواهد بود...  
از نامه چارلز مارلینگ به ادواردگری، ۲ ژانویه ۱۹۰۷  
[۱۱ دی ۱۲۸۶ ؛ ۲۷ ذی قعدة ۱۳۲۵]

اما با همه این دسیسه چینیهها و نیرنگ بازیهای دشمنان دوست نمای ایران ، و به رغم همه تهدیدهای آنان به سران آزادیخواهان برای آمدن به پایتخت ، آشکار شد که نبض انقلاب ایران تندتر از قلب استعمارگران می زند و آهنگ اراده مردم بخود آمده و انقلابی ایران که برای گرفتن آزادی و سرکوبی ستم و بیداد بپا خاسته اند بسی نیرومندتر و کاری تر از تردستیهای آنان است و آزادیخواهان بخوبی آگاهند و می دانند که نباید از توپ توخالی مزدوران استعمار بهراسند و کاری را که آغاز کرده اند نافرجام بگذارند . این بود که استعمارگران نومیدانه پیروزی آزادیخواهان را باور کرده خواه ناخواه به آن گردن نهادند:

... با وجود اقداماتی که دولت شاه بروفق نصاح روس و انگلیس برای برقراری حکومت ملی و انجام اصلاحات لازمه کرده است، باز هم حرکات رولوسیونرها در مرکز ایران خاموش نشده است.  
اقداماتی که سفارتین روس و انگلیس برای جلوگیری از پیش آمدن بختیارها در تحت فرمان سردار اسعد (یکی از خوانین ایل بختیاری) و رولو-سیونرهای قزوین و رشت و اشخاص بی سروپای هرزه گرد قفقازی در تحت فرمان سپهدار حاکم گیلان نموده بودند تاکنون بی اثر مانده است.

قشون مخالفین شاه مندرجاً به طهران نزدیک می‌شوند و در پایتخت هم عناصر قوی با آنها همراه هستند و از حالا آثار هیجان در آنها مشهود است. لکن باید ... فراموش نکنیم که ورود بختیارها و رولوسیونرها به طهران ممکن است که باعث مخاطرات عظیمه برای سفارتخانه‌ها و تجارتخانه‌ها و اتباع خارجه بشود ...

از نامه‌سفیر روسیه در لندن، مورخ ۴ ژوئیه ۱۹۰۹ [۱۳ تیر ۱۲۸۸] ؛  
 ۱۵ ج ۲-۱۳۲۷] به وزیر خارجه انگلیس

بدین گونه بود که بازیهای پنهانی کارکنان سیاسی دولتهای استعماری و مهره‌های آنان در میان آزادیخواهان و تهمت‌زنی و شایعه پراکنی آنها نتوانست آزادیخواهان را در پشت دروازه‌های تهران نگهدارد و آنان از پیشروی باز نماندند و پای سست نکردند تا اینکه به پایتخت رسیدند و بزرگترین شهر کلیدی کشور را گرفتند. با افتادن تهران به دست انقلابیون و آزادیخواهان، دیگر روزگار پادشاهی محمد علی شاه بسر آمد و او پس از یک پایداری ناچیز از مقابل مردم گریخت و به سفارت روس پناهنده شد و چندی پس از آن که از پادشاهی برداشته و از ایران رانده شده بود، به خاک روسیه رهسپار گردید تا به دنبال سرنوشت خود برود.

[www.adabestanekave.com](http://www.adabestanekave.com)

## چند یادآوری :

### (۱) انگیزه ما برای گزینش این کتاب

انقلاب مشروطه ایران (اگر چه به بیراهه کشانیده شد و ملت ما از آن بی بهره و سرخورده و ناکامیاب گشت) در میان انقلابهای جهان، یکی از خودجوشترین و کم‌مانندترین آنها است.

این جنبش شگفتی‌آور، با آهنگ و شتابی آنچنان تند و بی‌پروا و سرکش، از مردمی سرزد که صدها سال از هر تکاپو و تلاش اجتماعی پرهیز داده و بدور نگاهداشته شده بودند و به آنها جز برای یک زندگی بخور و بخواب حیوانی اجازه‌ای داده نشده بود. مردمی که قرن‌ها به پرستش بتی به نام پادشاه واداشته و عادت داده شده بودند - و این کار چنان در زندگی و اندیشه آنان پرورده شده بود که از هر هزار تن آنان یکی پروا نداشت بیندیشد که در زندگی جز پرستیدن یک بت خود ساخته و پرداخته بتوان بگونه دیگری اندیشید و زیست. آنگاه با بودن استعمار هارحیله‌گر مردمخوار، که همه زندگی مردم ما را در هم پیچیده و آنان را با برنامه ریزیهای بسیار زیرکانه برای خواری دیدن و زاری کردن و سودرساندن و به سوگ نشستن و بار بردن و خار خوردن بیار آورده و از دستیابی به هرگونه آموزش و فرهنگ اجتماعی سازنده و ارزشمندی برکنار نگاهداشته

بود، ناگهان و برق آسا و در کوتاه زمانی به خود آمده خرد و کلان و پیر و جوان و کاسب و تاجر و زارع و مالک و دارا و ندار و باسواد و بی سواد همه و همه دست به دست هم دادند و خیزی برداشتند و خیزی کردند، آنهم برای سرکوبی و بیرون راندن بت و بت ساز و بت آرا. و این کاری بود شگرف و باور نکردنی و برآستی درخور هر گونه بررسی و بازنگری.

اما همین انقلاب که همانند سیلی خروشان از قله های شرف و مردمی و غیرت ملی بسوی میهن ما سرازیر شده در سر راه خود هر گوشه و کرانه دور و نزدیک را در برگرفته بود، همینکه به بستر پیروزی و امنیت رسید ناگهان با همه گستردگی و شکوهی که داشت از حرکت باز ایستاد و جایجا تالابهای بویناکی از خود بجای گذاشت که از آنها جز بدبختی و بیماری چیزی به اجتماع تشنه آزادی و زندگی انسانی ایران نرسید و این فرجامی بود افسوس بار و سزاوار بینش و موشکافی.

روشن است که برای دریافت انگیزه آلودگی هر آبی باید آن را از سرچشمه پی گیری کرد و برای پی بردن به علت ناکام ماندن جنبش مشروطه ایران بایسته است که این پدیده اجتماعی بزرگ بار دیگر از بستر نخستین آن ارزیابی و مطالعه انتقادی شود تا با پی بردن به علتها و معلولها و شکافتن تاریکیها، و گشودن پیچیدگیهایی که در این بررسی پدیدار خواهد شد بتوان نتایج را برای بازآموزی آیندگان در دسترس آنان نهاد تا در تصمیمات اجتماعی خود راه را از چاه و دروغ را از راست بشناسند و گامهای خود را شمرده و حساب شده بردارند که بار دیگر از چاله به چاه و از راه به بیراه نیفتند.

یکی از منابعی که هنگام بررسی رویداد مشروطه ایران در درجه اول اهمیت است و نمی توان آن را نادیده یا کم ارزش انگاشت گزارشها و اسناد و مدارکی است که در بایگانی وزارت امور خارجه دو کشور استعماری انگلیس و روس (دو دولت مسلط بر ایران در آن روزگار) درباره این انقلاب گردآوری و نگهداری شده است.

این اسناد و یادداشتهای از آن جهت اهمیت فراوان دارد که مأموران سیاسی وزارت امور خارجه کشورهای استعماری حاکم بر ایران بنا به وظیفه ای که داشته اند همه ریزه کاریها و کاستی و فزونیها را با دقت و وسواس به دستگیری جاسوسان و مزدوران خود گردآورده یا آنچه را خودشان بچشم دیده اند، با همان دقت نوشته و گزارش همه را به مراکز اصلی خود فرستاده اند.

البته ساده دلی و زودباوری است اگر پنداشته شود پژوهشگران می توانند به آسانی به همه اینگونه اسناد و مدارک پر ارزش در بایگانی وزارت امور خارجه کشورهای استعماری دست یابند یا آنچه را خود مقامات مسئول آن دولتها در دستریشان نهاده اند همه را راست و درست و بی چون و چرا انکارند. به دیگر سخن بهتر آنست که بدگمانی پژوهشگر درباره اینگونه اسناد و مدارک بیش از موارد دیگر باشد، مبادا خود این مدارک دام دیگری باشد که استعمار برای انحراف افکار و به بیراهه کشاندن بررسی و پژوهش گسترده باشد. ولی با همه اینها، و با همه زیرکیها و شیطنتهایی که ممکن است استعمارگران کرده و یا با دور نگاهداشتن برخی اسناد پرارزش از دسترس پژوهنده در نهایت دست زیانکار خود

را پنهان نگاهدارند، نمی‌توان بر همهٔ اسناد و مدارک بدست آمده یکسر خط بطلان کشید و آنها را بی‌ارزش و اعتبار دانست: یک پژوهشگر دقیق می‌تواند با بررسی چنین اسنادی و برابر گردانیدن آنها با اسناد و مدارک و بازیافته‌های دیگر، اطلاعات پالوده و سره و ارزشمندی فراهم سازد.

یکی از منابع مادر، در زمینهٔ انقلاب مشروطهٔ ایران که بررسی آنها برای هر کس که بخواهد دربارهٔ این رویداد مطالعه کند از واجبات بشمار می‌رود کتاب آبی وزارت امور خارجهٔ بریتانیا (انگلیس) است.

شیوهٔ وزارت خارجهٔ انگلیس اینست که دست کم هرسی سال یکبار اسناد محرمانهٔ بایگانی خود را که دیگر پنهان نگاهداشتن آنها ارزش سیاسی ندارد، با اجازهٔ مجلس ملی آن کشور انتشار می‌دهد (البته آنچه را صلاح بدانند) و معمولاً این اسناد به صورت کتابهایی با جلد آبی رنگ چاپ و نشر می‌شود و به همین دلیل نام آن نشرات را کتاب آبی نهاده‌اند. کتاب آبی وزارت خارجهٔ انگلیس دربارهٔ انقلاب مشروطهٔ ایران در دو بخش انتشار یافته است. یک بخش آن تقریباً در همان سالهای نخستین انقلاب در دسترس همگان نهاده شده و بخش دیگر را در سالهای بعد نشر داده‌اند. آنچه اینک ما دست به کار نشر آن هستیم همان اسنادی است که در نوبت اول انتشار یافته است.

البته چنانکه پیشتر هم یادآوری شد اسناد منتشرهٔ وزارت امور خارجهٔ انگلیس، چه محرمانه و چه عادی، دربر گیرندهٔ تمام حقیقت حوادث نیست و طبیعی است که انگلیسها، ولو پس از سی سال یا بیشتر، چه بسیار از اسنادی را که با سیاست آیندهٔ آنان در جهان بستگی می‌داشته و انتشار آنها بهر حال به صلاح خودشان نبوده بیرون نداده و در دسترس کسی نهاده‌اند ولی همین مقدار اسناد که بدست آمده از جهاتی درخور دقت است:

۱) آشکار شدن ساخت و پاخت‌های پنهانی و شیوه‌های شیطانی استعمارگران برای بلعیدن ایران و باز نمودن اینکه آنها هر جا صلاح بدانند برای بخاک و خون غلتاندن شکار خود و جلوگیری از همدلی و همیاری افراد یک ملت یا ملت‌هایی باهم، بی‌رواید یکدیگر آب هم نمی‌خورند!

۲) دستیابی پژوهندگان به یک سلسله یادداشتهای مرتب و روز شمار انقلاب مشروطه، با چگونگی رویدادها که گردآوری آنها برای یک مورخ عادی که در متن حوادث قرار نداشته کاری ناشدنی یا بسی دشوار بوده است.

۳) روشن شدن ذهن ملت‌های دیگر و آگاهی یافتن آنان از حیل‌های استعمار و چگونگی استثمار و بهره‌کشی از ملل واپس مانده و ناتوان.

این دید و برداشت ما را بر آن داشت که کتابهای آبی را از زیر غبار فراموشی‌دهها ساله بدر آوریم و آنها را بار دیگر در دسترس پژوهندگانی که دست‌اندر کار یا دوستدار مطالعه دربارهٔ انقلاب مشروطهٔ ایران و اسباب پیشرفت و علل ناکامی آنها بگذاریم و بویژه پژوهندگان تازه‌ای را که تاکنون بعلم دسترسی نداشتن به این کتابها از وجود یا چگونگی مطالب آنها آگاهی درستی نداشته‌اند برانگیزیم که از دیدگاه دیگری نیز به این فراز و فرود اندیشه و عمل ملت ایران بنگرند.

آنچه در آغاز تصمیم‌گیری برای انتشار کتابهای آبی ما را واداشت که در کار خود جدی‌تر شویم این بود که دریافتیم بدبختانه در هیچیک از کتابخانه‌های بزرگ کنونی کشور ما - یعنی کتابخانه‌های ملی، مجلس شورای، کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران - حتی يك دوره کامل از این کتابها وجود ندارد و هر يك از این کتابخانه‌ها (بجز کتابخانه مجلس) تنها يك دوره، آنهم ناقص و فاقد دویا چند جلد دارند که البته برای پژوهنده‌ای که به این کتابخانه‌ها مراجعه کند موجب نگرانی و سرگردانی می‌شود.

آنچه از اینها شگفتی‌انگیزتر می‌نمود این بود که با همراهی یکی از دوستان به کتابخانه وزارت امور خارجه ایران مراجعه کردیم، به این امید که در آنجا دوره‌های فراوانی از کتابهای آبی را بدست خواهیم آورد ولی هنگامی که به برگردان کتابها رو کردیم دیدیم تنها از جلد پنجم این کتابها دو نسخه دارند و دیگر هیچ! (البته بعدها آن دوست به ما آگهی دادند که گویا با همت ایشان و همیاری کارکنان کتابخانه جستجوهای کرده تنها يك دوره از این کتابها را گردآورده‌اند.)

این جستجوها به ما اطمینان داد که در سراسر ایران از کتابهای آبی بجز چند دوره معدود، آنهم در کتابخانه‌های شخصی قدیمی، نمی‌توان جست که آنها هم در دسترس همگان نیست و بهر روی باری ازدوش پژوهندگان عادی بر نمی‌دارد و کاری برای پیشرفت آرمان آنها نمی‌کند. و باید کاری می‌شد که همگان به مطالب این کتابها دسترسی یابند.

## (۲) ویژگیهای کتابهای آبی موجود :

کتابهای آبی که اینک کمابیش در کتابخانه‌های همگانی یا شخصی وجود دارد يك باز در همان نخستین سالهای پس از پاگرفتن مشروطه (حدود هفتاد سال پیش از این) با همت و هزینه شادروان علیقلی‌خان سردار اسعد بختیاری که خود از سران اصلی جنبش مشروطه بود، از متن انگلیسی به فارسی برگردانده با تیراژی اندک منتشر شده است و پس از آن دیگر اقدامی برای تجدید چاپ کتابها نشده و به همین علت پس از گذشت سالیان دراز آنچه در کتابخانه‌های معتبر و قدیمی بوده کمابیش برجای مانده و آنهای دیگر برور زمان نابود گردیده است.

بدبختانه کتابداری معایب‌زیرین است:

(۱) ترجمانی مطالب ثری سنگین و نارسا دارد و این می‌رساند که ترجمانها اگر چه بر زبان اصلی کتابها (انگلیسی) چیرگی داشته‌اند باری به زبان نوشتنی فارسی مسلط نبوده‌اند. بیشتر عبارتها چنان دشوار فهم است که با یکبار خواندن نمی‌توان منظور نویسنده را دریافت. گذشته از اینها ترجمانی مطالب همه کتابها یکدست نیست و گاه در مطالب يك جلد هم نثرهای گوناگون دیده می‌شود و این دو علت دارد: یکی اینکه ترجمانها چندتن بوده‌اند که هر کدام از آنان يك جلد از کتابها را ترجمانی کرده است که نام او را در پیشگفتار همان جلد می‌توان دید؛ دیگر اینکه گویا در کار ترجمانی برخی از کتابها نیز چندتن همیاری کرده‌اند و هر يك از آنها ترجمانی بخشی از مطالب را به گردن گرفته است و طبعاً در کاری که می‌کرده شیوه نگارش ویژه خودش را بکار زده است و چون مطالب



فراهم آمده بی آنکه دوباره خوانی و ویراستاری شود، و به همان گونه که از زیر دست ترجمانها درآمده بچاپ رسیده است در آنها ناهماهنگیهای پدید آمده است.

(۲) نوشته‌ها دارای غلطهای املائی فراوان است و گاه واژه‌های ساده و پیش‌پا افتاده نیز غلط نوشته شده است و این اندازه بی‌مایگی در نوشتن زبان فارسی، با آنکه در آن دوره هم خط و ربط انشاء و املاء زبان فارسی کم اهمیت نبوده، شگفتی آور است.

(۳) چه بعلت کم‌توانی ترجمانها، و چه از نظر چنددست شدن کار ترجمانی، آشفتگی خسته کننده‌ای در بکار بردن برخی از اسامی خاص پدید آمده است که خواننده کتاب اگر آن را از آغاز نخوانده باشد ممکن است از دیدن يك نام بخصوص با چند املاء، آنها را یکی ندانسته و دچار اشتباه شود. برای نمونه به چند نام که املاء آنها گوناگون است اشاره می‌شود: ایزولسکی = ایسولسکی = ایس‌والسکی = ایس‌ولسکی. اسپرنیک = اسپرینگ . ابرون = ایرون = اویرن = ابرون . راتیسلاو = رتیسلو = روتیسلو ...

(۴) رویهم رفته در بیشتر گزارشها این عیب کلی دیده می‌شود که شرح برخی از رویدادها به اختصار برگزار شده و نام بسیاری از کسانی که خود پدید آورنده حوادثی بوده‌اند پنهان نگاهداشته شده است چنانکه خواننده گاهی به حدس و قرینه هم نمی‌تواند دریابد که آنها چه کسانی بوده‌اند. گمان ما اینست که هنگام آماده شدن مطالب کتابهای آبی برای انتشار، دست اندرکاران وزارت امور خارجه انگلیس تعمداً قسمتهایی از گزارشها را که موجب افشاء اسراری ویژه یا نام جاسوسان و دستیاران خودشان می‌شده است حذف کرده‌اند، و گرنه باور کردنی نیست که مأموران سیاسی سفارتخانه انگلیس در ایران با آن سماجتی که در گردآوری مطالب گزارشها بکار برده‌اند و آن ریزه کاریها و پرنویسیها که درباره برخی رویدادهای کوچک و کم‌اهمیت داشته‌اند در شرح و بسط حوادث مهم حتی از نوشتن نام اشخاص اصلی نیز کوتاهی کرده باشند.

(۵) اسامی برخی از اشخاص و جاها غلط چاپ شده است و این دو علت می‌توانسته است داشته باشد: یکی آنکه چون نوشتن اسامی فارسی به الفبای انگلیسی دشوار است ناگزیر هنگام نوشتن گزارش، دگرگونی‌هایی در آن پدید آمده است؛ دیگر آنکه ترجمانها هنگام برگردان مطالب به زبان فارسی، عین کلمه انگلیسی را به فارسی برگردانده‌اند و در نتیجه کلمه نارسا و نامفهوم شده است. مثلاً کلمه «بخشو» در متن انگلیسی شده است «بکشو» و ترجمان آن را با سیلاب انگلیسی‌اش خوانده و نوشته است «بکشو» یا «باکشو» یا واژه «مقام» فارسی که در متن انگلیسی نوشته شده است «موگام» و ترجمان آن را همچنان «موگام» نوشته است و ...

(۶) چون هنگام چاپ کتابها هنوز چاپخانه‌های ایران مجهز به اسباب و ادوات کامل و کارگران ورزیده و کارآگاه نبوده‌اند و صنعت چاپ در کشور ما نوپا بوده است، چاپ متن کتابها چه از نظر حروفچینی و چه از جهت صفحه بندی بسیار ناپخته و ناشیانه و نازیبا انجام گرفته و گاه چنان جمله‌ها و عبارات درهم برهم شده که خود بر نارسایی و گنگی مطالب افزوده است.

(۷) چون تاریخ گزارشها با تقویم میلادی نوشته شده است برای خواننده یا پژوهشگر

ایرانی دشوار است که آنها را با تقویم ایرانی (خورشیدی یا قمری) تطبیق دهد و دچار سرگشتگی می‌شود.

### (۳) در باره روش ویراستاری کتابها:

هنگام ویراستاری و آماده گردانیدن کتابها برای چاپ مجدد، چون نمی‌شد آنها را با همان ویژگیهای گذشته رها کرد بناچار تا آنجا که به اصالت مطالب زیبایی نرسد، دستکاریهایی به این شرح در آنها انجام گرفت:

(۱) چون دستکاری در اصل مطالب باعث می‌شد که انشاء متن کتاب با انشاء متون اسناد فارسی (مانند نوشته‌هایی که اصل آنها به زبان فارسی بوده است) تفاوت پیدا کند و شیوه نگارش آن روزگار را هم که خود برای هر پژوهشگری درخور بررسی است بهم بزند، از این رو تا توانستیم اصالت نوشته‌ها را نگاه‌داشتیم و هر جا که افزودن واژه یا کلمه‌ای بایسته دیده شد آن را در میان دو چنگک [ ] قرار دادیم که مشخص باشد.

(۲) آنجا که يك کلمه یا نام با چند شکل گوناگون نوشته شده بوديك شکل را به عنوان پایه برگزیدیم و هر جا که به اشکال دیگر آن کلمه برخوردیم بی‌آنکه در شکل کلمه دست ببریم کلمه پایه را در میان دو چنگک قرار دادیم، مانند نام سابلین و سبلین که هر دو نام يك شخص است ولی دوجور نوشته شده و ما خود شکل «سابلین» را اختیار کرده و هر جا به «سبلین» برخوردیم در کنار آن [سابلین] را نیز افزوده‌ایم که اشتباهی برای خواننده پدید نیاید.

(۳) برخی از واژه‌های فارسی یا عربی را که در متن بغلط نوشته شده است و ممکن است برای خواننده ایرانی موجب اشتباه یا بدآموزی شود، مانند «تلگرافاً»، «معظم‌الیه» «برعلیه» ... ما غالباً واژه غلط را به حال خود رها کرده در کنار آن واژه درست یا درست‌تر فارسی آن را در میان دو چنگک قرار داده‌ایم. مانند: [تلگرافی] برای تلگرافاً.

(۴) درباره برخی کلمات و واژه‌ها که برای نوشتن آنها میان فارسی زبانان کنونی هم اختلاف‌هست مانند «درب»، «در» - «ژوئیه»، «ژویت» و ... اصراری در انتخاب يك شکل معین نکرده و غالباً آنها را به همان حال که چاپ شده وا گذاشته‌ایم.

(۵) برخی از اسامی اشخاص یا اماکن را که در متن کتاب غلط دیده‌ایم پس از بررسی، نام درست آن را در کنار همان کلمه و در میان دو چنگک قرار داده‌ایم.

(۶) کوشیده‌ایم جمله‌ها و عبارات را از نظر شیوه چاپ و صفحه‌بندی به آرایش پسندیده‌ای درآوریم که هم از دید کلی و هم از جهت رساتر شدن آنها با وضع قبلی متفاوت باشد.

(۷) تاریخ رخدادها را که در متن کتاب فقط به تقویم میلادی و ندرتاً به تقویم میلادی و هجری قمری است، در همه جا با تقویم هجری شمسی و هجری قمری کامل برابر کرده‌ایم که خواننده برای شناخت زمان رویدادها دچار درگیری نشود.

(۸) هر جا که در متن کتاب موارد توضیحی را بایسته دیده‌ایم نظر خودمان را در پای

صفحه آورده با حرف «م» مشخص کرده‌ایم که توضیح پای صفحه از ما است و این نشانه را برای آن گذاشته‌ایم که توضیحات ما از برخی توضیحات که در متن کتاب و بوسیله ترجمانها داده شده است جدا گردد.

۹) در چاپ نخستین، کتاب را به شش جلد و هشت بخش صحافی کرده‌اند با این توضیح که هر یک از جلدهای اول و دوم کتاب در دو بخش از چاپ درآمده است و چون احتمال می‌رفت که برخی از خوانندگان دوره ناقص از چاپ قدیم داشته باشند، برای آنکه بتوانند بسادگی دوره خود را کامل کنند و ناچار از خریدن همه دوره جدید نشوند، ما هم به همان شیوه پیشین، این چاپ کتاب را به هشت بخش (جلد) آماده گردانیدیم. و امیدواریم از این راه نیز به دستداران کتاب خدمتی کرده باشیم.

۱۰) برای کتاب فهرست اعلام و فهرست رویدادهای مهم فراهم کرده‌ایم تا بهره‌گیری از مطالب آن برای خواننده و پژوهنده آسان باشد.

با نگرشی به آنچه گذشت، اینک نخستین بخش از هشت بخش مطالب کتابهای آبی به دست خواننده گرامی می‌رسد، با این امید که کاری اجتماعی - فرهنگی در زمینه شناخت هرچه بیشتر انقلاب مشروطه ایران انجام گرفته باشد.

برآنیم که پس از پایان کار چاپ متن کتابها پاره‌ای توضیحات اضافی درباره کسان و رویدادها که در کتاب به کوتاهی از آنها یاد شده است نیز فراهم کرده و آنرا جداگانه در دسترس خوانندگان بگذاریم مگر بتوانیم کاستی و کمبود آن کوتاه‌نویسی و گنگی را نیز از میان برداریم.

با فروتنی بسیار، از خوانندگان ارجمند درخواست داریم که ما را از راهنماییهای سازنده و روشنگر خودشان بی‌بهره نگذارند.

مهرگان یکهزار و سیصد و شصت و دو

احمد بشیری

[www.adabestanekave.com](http://www.adabestanekave.com)

در نوشتن پیشگفتار به کتابهای زیرین بیشتر مراجعه شده است:

- ۱) عصر بی‌خبری یا تاریخ امتیازات در ایران، نوشته ابراهیم تیموری، چاپ ۱۳۳۲، شرکت نسبی اقبال و شرکاء.
- ۲) تاریخ ایران از زمان باستان تا امروز، نوشته ایرانشناسان شوروی، ترجمه کیخسرو کشاورزی چاپ ۱۳۵۹، انتشارات پویش.
- ۳) روس و انگلیس در ایران، نوشته دکتر فیروز کاظم‌زاده، ترجمه دکتس منوچهر امیری، چاپ ۱۳۵۴، شرکت سهامی کتابهای جیبی.
- ۴) تاریخ ایران زمین از روزگار باستان تا عصر حاضر، نوشته دکتر محمد جواد مشکور، چاپ ۱۳۵۶، انتشارات اشراقی.